ماهنامه
انس
شماره ۱۵
Ketabton.com
سخن ما بر حق است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م (Mohsen.M)

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

همکاران این شماره:

گرافیست : محسن.م (Mohsen.M)

مترجم :

محسن (Heinrich_Himmler)

کیان دادگر (کیان دادگر)

نویسندگان:

مرتضی (VIVA)

یاشا محمدی

❖این ماهنامه تنها با هدف اطلاع رسانی و پرداختن به حقایق پیرامون رایش سوم و جنگ جهانی دوم فعالیت می کند.

❖ماهنامه انسی با نژاد پرستی و نفرت نژادی مخالف است و به تمام نژادها و ادیان الهی احترام می گذاد.

در این شماره می خوانید...

ادوارد ریتز.....۳

ریشه های فلسفی، تاریخی و نژادی رایش سوم.....٦

جنوب ایران در آتش جنگ.....١٤

سازمان آب وهر (بخش اول).....١٦

عملیات برنهارد.....٢٤

سلاح ضد هوایی فلک- ٤٠ / فلک دو قلو- ٤٠.....٢٧

افرادی که مایل هستند در ماهنامه انسی همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.
سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه قرار نمی گیرند.

برای بازدید و عضویت در انجمن ما به آدرس زیر مراجعه فرمایید

www.nazicenter.ir

www.nazicenter.com

(c) kayhan.com The Digital Library

ادوارد ریتز

مترجم : محسن

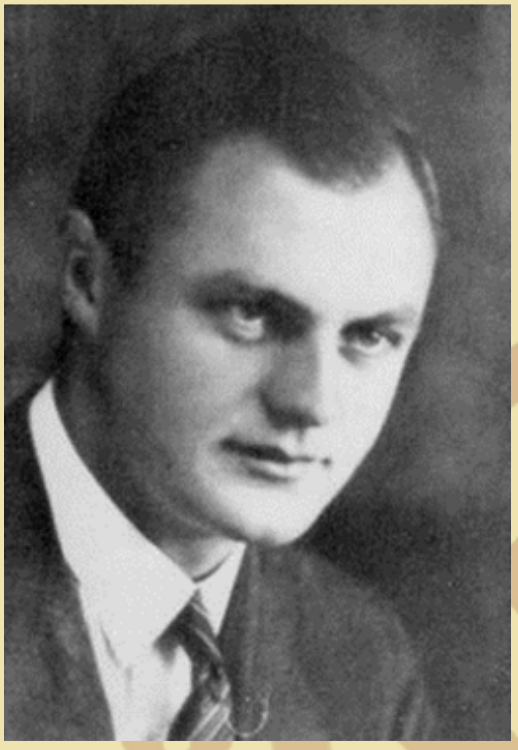

ادوارد ریتز "Eduard Wirths" متولد ۴ سپتامبر ۱۹۰۹ و متوفا ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۵، رئیس پزشکان "SS" در اردوگاه آشوویتز از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ بود. بنابراین چون وی رئیس ۲۰ پزشک "SS" مستقر در آشوویتز بود تمام مسئولیتهای کارهای این ۲۰ پزشک و بخش وسیعی از حادثه ی دروغین هلوکاست را به وی نسبت میدهند. پزشکانی مانند جوزف منگله، هورست شومان و کلارک کلاوبرگ زیر دستان ادوارد ریتز در آشویتز بودند. در طول سالهای ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ بنا بر ادعاهای مختلف متفقین پزشکان "SS" شروع به شکنجه، آزمایشهای پزشکی، آزمایشهای ژنتیک و... . صدها کار شیطانی دیگر با اسیران آشوویتز کردند و در تمامی این اقدامات ادعا شده این انسانها که همه یهودی بودند برای پزشکان "SS" ارزشی معادل موشهای آزمایشگاهی داشتند. اما حقیقت ماجرا چیز دیگری بوده و این پزشکان تنها و تنها برای کمک و درمان نمودن اسیران اردوگاه و نگهبانان در آنجا حاضر بودند و هیچ مدرک، عکس و یا فیلم مستندی که همکاری پزشکان "SS" را در این وقایع شوم و دروغین اثبات کند موجود نیست.

* اوایل زندگی

ادوارد ریتز در ۴ سپتامبر ۱۹۰۹ در شهر "وورتسبورگ" در نزدیکی "بایرن" در یک خانواده ی کاتولیک با گرایشهای دموکرت به دنیا آمد. پدرش به عنوان پزشک یار در جنگ جهانی اول خدمت کرده بود و همین امر باعث شد ادوارد جوان به علم طبابت علاقه مند شود. در نوجوانی ویژگیهایی مانند دقیق بودن، اطاعت و فرمانبرداری، با وجدانی و قابل اعتماد بودن را داشت. ادوارد در تمام طول عمرش سیگار نکشید و لب به مشروبات الکلی هم نزد. ادوارد بین سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ در دانشگاه "وورتسبورگ" علم طبابت میخواند و همواره جزو معروفترین و موفق ترین دانشجویان این دانشگاه بود به طوری که به عنوان استادیار در کلاسهای درس حاضر می شد.

* عضویت در حزب نازی

ادوارد ریتز در ژوئن سال ۱۹۳۳ به حزب نازی و شاخه ی "SA" پیوست و در سال ۱۹۳۴ خواستار پیوستن به "SS" شد. او در سال ۱۹۳۹ به نیروهای مسلح "SS" وارد شد و به عنوان پزشک در عملیاتهای نروژ و سپس جبهه ی شوروی حضور پیدا کرد. در بهار ۱۹۴۲ ادوارد دچار حمله ی قلبی شد و پزشکان "SS" وضعیت جسمانی او را برای حضور در میدان نبرد نامناسب تشخیص دادند، سپس ریتز یک دوره آموزشهای ویژه را که مختص رهبران اردوگاه داخائو بود گذراند. وی قرار بود به عنوان رئیس پزشکان "SS" در اردوگاه داخائو خدمت کند. او تا ماه جولای در داخائو بود تا اینکه با درجه ی SS-Hauptsturmführer به اردوگاه آشوویتز

(c) kayhan.com The Digital Library

منتقل شد. از قضا جوزف مِنگِله هم در سال ۱۹۴۲ در جبهه ی شوروی مجروح شده و وضعیت جسمانی اش برای حضور در میادین نبرد نامناسب تشخیص داده شد، وی را نیز به آشوویتز منتقل کردند تا یکی از پزشکان "SS" مستقر در این اردوگاه باشد.

ورودی اردوگاه آشوویتز

* خدمت در آشویتز (۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵)

در سپتامبر ۱۹۴۲ دکتر "SS" ادوارد ریتز به آشویتز منتقل شد وی آنجا خود را به عنوان یک پزشک حاذق به همگان اثبات نمود. بیماری تیفوس که در اردوگاه آشویتز جان پرسنل و زندانیان را میگرفت و هیچ پزشکی نتوانسته بود این بیماری را مهار کند با ورود ریتز ریشه کن شد. او با قرنطینه کردن بیماران و سوزاندن اجساد افراد آلوده و همچنین ضد عفونی کردن استراحتگاههای زندانیان و پرسنل با گاز "زیکلون بی" توانست این بیماری مهیب را که توسط شپش های ناقل بیماری موجود در لباس و پتو و... پخش می شد، کنترل و ریشه کن سازد. در مورد گاز "زیکلون B" که متفقین مانورهای بسیاری برروی آن داده اند و در بسیاری از منابع عنوان شده نازی ها با استفاده از این گاز یهودیان و اسرای اردوگاه های آشویتز و داخائو را در حمامهای گاز خفه می کردند. اما زیکلون B در طول تاریخ و حتی خیلی پیش تر از جنگ جهانی دوم به عنوان ماده ای ضد عفونی کننده استفاده می شده و مورد جدیدی نیست.

* تاریخچه ی زیکلون B یا (هیدروژن سیانید)

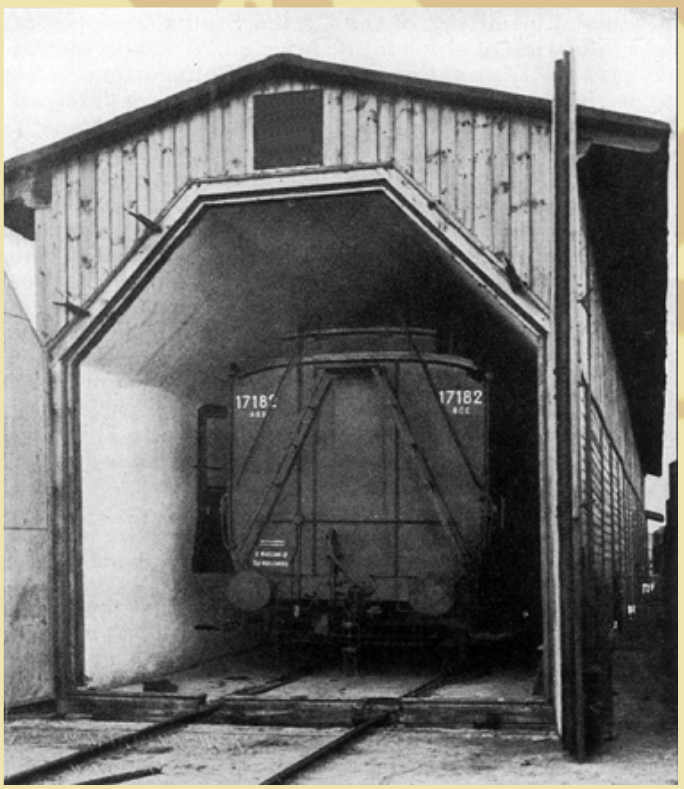

محفظه مخصوص ضدعفونی کردن واگن ها در لهستان

این روش یعنی استفاده از ترکیب هیدروژن سیانید در اندازه ی وسیع و با نتایج موفقیت آمیز برای از بین بردن شپش های ناقل بیماری در لباس یا پتو موجود در کوپه های راه آهن RUSSO-POLISH BORDER استفاده میشده. در سال ۱۹۲۰ در محلی واقع در ورشو، پایتخت لهستان، تونل ها و دالانهایی مانند تصویر روبرو ساخته شد که واگنها به داخل آن منتقل میشدند و با استفاده از ترکیب حاوی هیدروژن سیانید، کوپه ها را ضد عفونی میکردند تا حیوانات و حشرات موذی ناقل بیماری در آن از بین بروند. گاز سیانید هیدروژن به وسیله ی لوله هایی وارد این تونلهای بسته میشد و با استفاده از فنهای الکتریکی در محیط پخش میگشت تا بیشترین تاثیر را داشته باشد. اما معمولا گاز هیدروژن سیانید تا به صورت بخار در نمی آمد، تاثیر چندانی نداشت. بنابراین این گاز را به صورت بخور وارد محیط بسته می کردند تا کاملا محیط مذکور را ضدعفونی سازد. تالارهای گاز هیدروژن سیانید همچنین برای قرنطینه ی محیطی خاص مانند یک اتاق یا حتی یک ایستگاه راه آهن در نیویورک هم استفاده می شده.

(c) kayhan.com The Digital Library

حتی قبل تر از لهستان این گاز برای پاکسازی و ضد عفونی بندرهای ماهیگیری آلیس آیلند نیویورک از موشهای ناقل بیماری استفاده میشده است. به هیچ وجه از این گاز به عنوان عامل کشنده در تالارهای گاز خیالی هلوکاست استفاده نمیشده و در کشور آلمان نازی هم مانند سایر نقاط معرفی شده از این گاز، تنها برای از بین بردن جانوران موذی در کوپه های قطار و بندرهای ماهیگیری استفاده میشده است و هرگز از آن علیه انسانهای بیگناه استفاده نشد. در آلمان پس از جنگ جهانی اول گاز سیانید هیدروژن به عنوان سم کشنده ی حیوانات موذی، در فروشگاه ها به فروش میرسیده و برای پاکسازی اتاق ها، ساختمانها و... از آن استفاده میکردند. اتاقهایی مثل اتاقهای اردوگاه آشویتز و داخائو علارقم تمام واقایع داستان گونه و شایعه مانند انجام آزمایشهای ژنتیکی برای تولید ابر سربازهای شکست ناپذیر!!یا خفه کردن یهودیان با گاز، ریتز بعنوان یک پزشک برای حفظ سلامتی پرسنل و زندانیها تمام تلاش خود را میکرد. رودلف هس فرمانده ی آشویتز تا سال ۱۹۴۳ وی را یک نازی پایبند و یک پزشک حاذق معرفی میکند پزشکی که برایش اهمیتی ندارد بیمارش یهودی باشد یا آلمانی، با جان و دل به مداوای وی می پردازد و تا او را سلامت نبیند از تلاش دست بر نمیدارد. ابتدا ذکر این نکته الزامیست که هیچکدام از گفته های درون پرانتز موثق نبوده و هیچ مدرک مستندی توسط متفقین و دادگاه نورنبورگ طبق گفته آنها برای اثبات آن ارائه نشده است. ((در گزارشی عنوان شده که پزشکان آشویتز اقدام به عقیم سازی زنان یهودی اردوگاه با برداشتن تخمدان میکردند تا بدین ترتیب جلوی زاد و ولد یهودیان را بگیرند همچنین پزشکان آشویتز مجاز بودند برای پیدا کردن درمان بیماریهایی مانند انواع سرطانها یا تیفوس روی یهودیان آزمایش انجام دهند حتی اگر این آزمایشها به مرگ زندانی منجر شود. ادوارد ریتز به پزشکان دیگر مستقر در آشویتز اجازه انجام هرگونه آزمایشی بر روی زندانیان را داده بود بطوری که جوزف منگله که متفقین به وی لقب فرشته ی مرگ را داده بودند روی بچه های زندانیان آزمایشات ژنتیکی انجام میداد به طوری که بیشتر این بچه ها طی این آزمایشات کشته می شدند)). حال آنکه هیچ مدرکی از این آزمایشها از اردوگاه آشویتز به دست نیامده و هیچمدرک و شاهده زنده ی معتبری هم این وقایع را تایید نکرده است.

چپ: ادوارد ریتز. وسط: جوزف مِنگِله

در پایان جنگ در اروپا در سپتامبر ۱۹۴۵ دکتر ادوارد ریتز توسط نیروهای بریتانیایی اسیر شد. وی میدانست که دادگاه او یک دادگاه بین المللی، داستانی و جنجالی خواهد بود و او را مجبور خواهند کرد به کارهای نکرده اش اعترارف کند. بنابراین وی نیز به مانند بسیاری از سران نازی که می دانستند عاقبتشان در دست متفقین چیست، دست به خودکشی زد و در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۵ خود را در سلولش حلق آویز کرد.

(c) kayhan.com: The Digital Library

ریشه های فلسفی، تاریخی و نژادی رایش سوم

مترجم و نویسنده : کیان دادگر

یوهان گوتلیب فیخته

در بین تمامی مقالات جای یک چیز را در عقاید نازی کنونی خالی دیدم و آن فلسفه است. فلسفه اساس روش های حکومتی است و لذا اهمیت اینکه نازیسم از چه نوع فلسفه ای تغذیه نموده از دید من بسیار بالاست. در این راستا مقاله ای آماده نموده ام تا بتوان تکیه گاه های فلسفی ایدئولوژی نازیسم را بدست آورد. هر مخاطبی که نبرد من را خوانده باشد به حتم رگه های زیادی از فلسفه گرایی و منطق عقلانی در آن یافت خواهد کرد. هیچ کس نمیتواند منکر آن شود که آثار فلاسفه های کبیری چون ترایچکه، فیخته، هگل و نیچه در ایدئولوژی نازیسم نقشی نداشته.گرچه رویدادهای تاریخی بر روی این فلاسفه تاثیرهایی داشته و در دیدگاه های آنها غلتیده اما همه به خوبی میدانیم و باید بدانیم که حساب فلسفه از تاریخ تا حد زیادی جداست. در میان چنین فلاسفه آلمانی، حضور نظرات یک فرانسوی و یک انگلیسی نیز به چشم میخورد که حتما بدان ها خواهیم پرداخت.

* حضور فیخته در نازیسم

در سال ۱۸۰۷، بدنبال شکست پروس از ناپلئون درینا، یوهان گوتلیب فیخته از سکوهای درس و بحث برلین که کرسی فلسفه ی آن را در اختیار داشت، (خطاب به ملت آلمان) را آغاز نمود که بسیار پر آوازه بودند. سخنان وی مردمی شکست خورده و غمناک را دوباره به شور و جنبش واداشت و زنده شان کرد. همان کاری که رایش سوم با آلمان مرده انجام داد. از نظر فیخته لاتینی ها، به خصوص فرانسوی ها و همچنین یهودیان نژادهایی مختلطتند و این تنها ژرمن ها هستند که واجد شرایط تجدید حیات معنوی(regeneration) هستند. زبانشان بیغش ترین زبان دنیاست و تاریخ تحت سیطره ی آنان دوباره شکوفا خواهد شد. این دوران انتظار جهان هماهنگ و منتظم (cosmos) را، منعکس خواهد ساخت. گروهی کوچک از نخبگان (آریستوکرات ها؛ در مورد آریستوکراسی باید بگویم که برخی ها به اشتباه آنرا اشرافسالاری میخوانند در حالی که آریستوکراسی به معنای حکومت نخبگان و دانایان است که فلاسفه ی یونان باستان به پایبندی طبیعت به این نظام اعتقاد داشتند و اشراف سالاری که نوع منفی آریستوکراسی است اولیگارشی خوانده میشود) آنرا رهبری خواهند کرد و این گروه ها از هرگونه قید و بند اخلاقی که سرشت خصوصی داشته باشند آزاد خواهند بود (من نیز همین نظر را دارم. هر فردی در حوزه ی خصوصی میتواند آنگونه باشد که خود می پسندد).

* ظهور گئورگ ویلهلم فردریش هگل

بدنبال مرگ فیخته، فردریش هگل جای او را در دانشگاه برلین پر نمود و کرسی فلسفه را از آن خود کرد. این همان ذهن نافذ و موشکافی است که مباحث منطقی را با ریزبینی تحسین برانگیزی بازبینی میکرد و الهام بخش بسیاری از فلاسفه ازجمله ی آنها کارل مارکس شد (لازم است ذکر کنم که این بدین معنا نیست که کل نظریات هگل بنای مارکسیسم بوده، بلکه مارکس بسیار سرزنش ها کرده هگل و هگلیسم را. مارکس معتقد بود که هگل وارونه به جهان شناسی میپردازد و جهان را وارونه

(c) kayhan.com The Digital Library

وارونه نشان میدهد و تنها روش دیالکتیک خود؛ همان که معروف است همه چیز دائما در حال تغییر و تحول است؛ را از هگل به عاریت گرفت). تجلیل پر طنین و بی بدیل هگل از دولت به عنوان عالیترین سازمان حیات انسانی، راه را برای رایش دوم بیسمارک و رایش سوم آدلف هیتلر گشود.

به عقیده ی هگل دولت همه چیز است. از جمله که میگوید: دولت برترین تجلی (جان جهان) است؛ (جهان اخلاق) است؛((واقعیت تصور اخلاقی و ...فکر اخلاقی است...خود، آگاه است و می اندیشد))؛ دولت ((در برابر فرد حقی عالی دارد. وظیفه ی عالی فرد آن است که یکی از اعضای دولت باشد...زیرا حق جان جهان مافوق تمام امتیازات مخصوص است...)).

هگل فرد را در خدمت دولت قرار دارد و گفت همهٔ انسانها ابزار و وسیلهٔ دولت هستند. هگل معتقدبود که فرد فقط به عنوان شهروند اهمیت دارد؛ وجود او فقط در ارتباط با دولت معنا دارد. دولت ابزار خداوند برای دستیابی به هدف اوست، و از اینجا برمی‌آید که فرد باید هماهنگ با آن هدف عمل کند. بنابراین هویت او به طور جدایی‌ناپذیر به دولت بسته است و هر چه به دست می‌آورد باید در خدمت دولت گذارد. فرد نمی‌تواند دولت را در خدمت خود قرار دهد، بلکه دولت از فرد استفاده می‌کند. بار دیگر گفته شود آزادی فرد در نابود کردن محدودیت ناشی از قدرت دولت نیست، بلکه در شناختن و با اشتیاق پیروی کردن از آن قدرت است. هرگاه فرد از خواستهای خصوصی و خودخواهانه با ایده و از این راه با اراده واقعی خود فرد مخالف است. فرد آزاد پیوسته هماهنگ با ایده، آن طور که دولت بیان کرده است، عمل می‌کند، و زمانی می‌رسد که او این کار با بدون خواست دولت دولت و داوطلبانه انجام می‌دهد و آزادی کامل می‌یابد. اما تا آن زمان لازم است او را مجبور کرد آزاد باشد. بین آزادی فرد و اقتدار دولت تعارض و کشاکشی نیست.

در این میان اگر پرسیده شود سعادت فرد چه میشود، هگل پاسخ خواهد داد: (تاریخ جهان حوزه ی شادکامی فرد نیست.دوران های نیکبختی یک فرد (و نه یک جامعه) صفات میان تهی تاریخ است.زیرا ادوار توافق و همچنین کارزاری در بر ندارد.) جنگ پالایش گر اخلاق است. از نظر هگل جنگ ((سلامت اخلاقی ملل را که در اثر صلح مدید و طولانی فاسد شده است پالایش میکند. همانطور که وزش بادها و خیزش موج ها مانع گندیدن دریاها میشود، زیرا که آب گندیده نتیجه ی سکون مدید و طولانی است.))

هگل معتقد بود هدف و مقصود انسان پی‌جویی سعادت یا شادمانی نیست، بلکه به وجود آوردن آزادی است و بررسی تاریخ آشکار می‌کند برای دست یافتن به این هدف، یعنی رسیدن به آزادی، طرحی وجود دارد و این طرح با کارکرد دیالکتیک پیشرفته است. کارکردهای سودمند دیالکتیک در برتری فزاینده فرهنگها و بهبود تدریجی نهادهای موجود در ملتهای به طور متوالی مسلط، که مسئولیت پیشبرد ایده را می‌یابند، آشکار شده است. هگل گفت وقتی مردم دانستند چیزی به نام ایده وجود دارد، دولت و نهادهای آن، تجلی این جهانی یا مادی ایده هستند، و وقتی که خود را تابع دولت و نهادهای آن دانستند و آنها را پذیرفتند، در این صورت آزاد هستند. این بود تعریف هگل از آزادی، و آن آزادی از دولت نیست بلکه عبارت است از شناختن، فهمیدن و پذیرفتن ایده، که در عمل به معنای پیروی و اطاعت از دولت است: آزادی فرد در دور بودن او از اقتدار دولت نیست بلکه در تابع بودن به آن است، اطاعت از دولت تحقق نهایی آزادی است. از سوی دیگر چون برای رفتن ایده در این جهان، دولت ضروری و وسیله‌ای برای آن است، بنابراین فرد باید در خدمت دولت باشد.

هیچ یک از مفاهیم سنتی اخلاق و علم اخلاق نباید مخل کارهای دولت عالیه و قهرمانانی که آن را رهبری میکنند بشود.((تاریخ جهان،مقامی برتر و والا دارد...مطالبات اخلاقی (فردی) را نباید با کارهای تاریخی- جهانی، به تصادم واداشت. مطالب مربوط به فضائل شخصی: شرم، تواضع، آرامش، تحمل و گذشت را نباید علیه کارهای تاریخی- جهانی

(c) kayhan.com The Digital Library

علم کرد... چنان دستگاه نیرومندی باید دیوارهای بسیاری را خرد کند.))

و هگل پیشبینی میکند، وقتی آلمان نابغه ی خداداد خود را بازیافت صاحب چنین دولتی خواهد شد (این نابغه ی خداداد یک بار در رایش دوم به صورت بیسمارک و بار دیگر در رایش سوم به صورت آدلف هیتلر ظهور کرد). پیشبینی میکند که (فرصت آلمان) فراخواهد رسید و آنگاه رسالت آن، این خواهد بود که حیات معنوی جدیدی به جهان ببخشد. هگل معتقد بود جهان در حرکت به سوی سرنوشت خود از سه عصر بزرگ تاریخ: عصر مشرق زمین، عصر یونان، عصر روم، گذشته و اینک در آستانهٔ عصر چهارم، عصر آلمانی قرار دارد. او گفت در این عصرها آزادی گسترش یافته است، در عصر مشرق زمین فقط یک نفر آزاد بود، در عصر یونان و روم برخی از مردم آزاد بودند و در عصر آلمانی همه آزاد خواهند بود. همین که عصر جدیدی جای عصر پیشین را می‌گرفته، مردم بیشتری به درک و فهم ایده توانا، و از این راه آزاد می‌شده‌اند. در عصر نو، عصر آلمانی، برای نخستین بار برای همهٔ مردم امکان آزاد بودن فراهم آمده است، اما هنوز آزاد نیستند، بلکه پیشرفت اجتناب ناپذیر ایده در عصر آلمانی، به دست ملت مسلط آلمان کامل را ارمغان خواهد آورد. پیداست که هگل با نظریه هایی که در باب (قهرمانان) دارد تاثیر بسزایی بر تفکرات پیشوای آینده ی آلمان نازی داشته است. بموجب نظریات هگل، قهرمانان آن کارگزاران مرموزی هستند که اراده ی خداوندگار مقدر کرده که (اراده ی جان جهان) را بکار ببندند. هیتلر نیز چنین رسالتی برای قهرمانان دولت می پنداشت.

ایده (باید این را نیز یاداور شوم که از نظر هگل ایده الگو و روند گذر تاریخ است) و جریان تکامل آن موضوع اصلی فلسفه تاریخ است. به نظر هگل ایده، روح، بیشتر از ماده اهمیت دارد او معتقد بود ایده جهان مادی را به حرکت درمی‌آورد و بنابراین یک ایده‌آلیست بود، و می‌گفت ایده وجود مستقلی دارد، مستقل از فکر انسان. چیزهای مادی- نیروها، نهادها، تمدنها- بازتابهای ایده، یا درست‌تر گرفته شود بازتابهای ایده در زمان معینی هستند. اما ایده برای پیش رفتن باید وسیله‌ای داشته باشد، و هگل گفت که دولتها وسیله پیشرفت ایده در تاریخ‌اند؛ دولتها تجلیل مادی ایده هستند. هگل معتقد بود در هر زمانی در تاریخ دولت یا ملتی ایده‌آل را به پیش می‌برد، و سهمی در رشد و پیشرفت آن می‌یابد؛ ویژگیها و صفات گوناگون ملت مسلط در آن دوره، سهم آن ملت در پیشرفت ایده است. دانینگ نوشت: «به نظر هگل ... از آغاز تمدن تاکنون در هر مرحلهٔ تاریخ جهان، یک قوم روح جهان را به درجه‌ای در خود منعکس کرده است». ملت مسلط، در زمان خود، سرشار از مسئولیت پیشبرد ایده است. به عقیده هگل ملت وقتی در بهترین حال است که درگیر جنگ یا انقلاب باشد. این نظر از درون اندیشه هگل که پیشرفت نتیجه ستیز و کشاکش است بیرون آمد. او گفت جنگ و انقلاب دلایل مادی مبارزهٔ ضدها، یا تخالف و تضاد تز و آنتی تیز است؛ جنگ زمانی در تاریخ ملتی وجود دارد که سنتزی تازه (تزی جدید) در حال پیدایی باشد؛ وقتی این روند کامل می‌شود، آن ملت سهم خود را در پیشرفت ایده در تاریخ می‌پردازد.

* ترایچکه ، نازیسم و جنگ

هاینریش فون ترایچکه بعدها به دانشگاه برلین قدم نهاد و از سال ۱۸۷۴ تا ۱۸۹۶ بر کرسی استادی تاریخ تکیه زده بود. وی استادی محبوب بود و در کلاس های درس او اجتماعات عظیمی حضور میافتند .تنها دانشجویان نبودند که حرف های وی را دوست داشتند بلکه افسران ستاد ارتش و طبقات دیگر نیز از شنیدن سخنان او لذت میبردند. نفوذ این فرد و افکارش در یک چهارم آخر قرن نوزدهم بر ذهن ملت آلمان بسیار قابل توجه بود و تا زمان رایش دوم و حتی حکومت نازی ها دوام یافت. برخی او را با اینکه ساکسونی بود، پروسی تر از خود پروسیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

می شناسند. بسیاری مولفین ضد نازی نظرات وی را حیوانی میخوانند زیرا او همیشه بانگ بـر میداشـت: ((تـا زمـانی کـه اطاعت میکنی مهم نیست که برای خود چه می اندیشی.)). او نیز نظیر هگل دولت را تجلیل می کند و اندیشه ای عـالی از آن بدست میدهد. و ترایچکه با اعلام این نکته که جنگ عالیترین تجلی انسان است از هگل پیشی میگیرد. از دید او : ((افتخارات نظامی، بنیاد تمام فضائل سیاسی است؛ در گنجینه ی پرمایه ی افتخـارات آلمـان، سـرافرازی نظـامی پـروس، گوهری گرانقدر است به قدر شاهکارهای شاعران و اندیشمندان آلمانی.))

ترایچکه معتقد است:

((بازی کورکورانه با صلح...مایه ی ننگ اندیشه و اخلاق ما شده است.))

جنگ نه تنها ضرورتی عملی بلکه ضرورتی نظری و نیاز و الزام منطقی نیز هست.

مفهوم دولت مفهوم جنگ را در بر دارد زیرا ذات دولت، قدرت است...

اینکه جنگ برای همیشه از جهان بر افتد امیدیست نه تنها مهمل،بلکه سخت مخالف اخلاق.

از میان رفتن جنگ متضمن نابودی و تباهی بسیاری از قوای اصلی و عالی نفس انسانیست.

ملتی که به امید واهی صلح ابدی دل ببندد،به سبب فساد و تباهی در انزوای پر افتخار خویش،چنان از میان میرود که چاره پذیر نیست...

فردریش نیچه

* نیچه،مبتکر ولتانشوگ (جهان بینی) نازیسم

گمان نمیبرم که کسی باشد که در رایش سوم بسر کرده و از نفوذ نیچه در آن ناآگـاه باشـد. او کسی بود که نویسندگان نازی هیچگاه از ستایشش باز نمی ایستادند. هیتلر غالبا به ((مـوزه ی نیچه)) در وایمار میرفت و احترام خود را به فیلسوف اصیل آلمانی بدینسان نشان میداد که همواره محو مجسمه ی نیم تنه ی فیلسوف میگشت.

اینکه نازی ها او را مبتکر ولتانشوگ خود میدانستند بی جهت نبود. نیچه با شیواترین کلمـات قصار، چون تندر بر دموکراسی و پارلمان خروشیده بود و تمایل به قدرت را تبلیغ کرده بود و جنگ را تجلیل نموده و ظهور نژاد سرور و ابر مرد را اعلام داشته بود. یـک نـازی میتوانـد بـا غـرور تمـام در مـورد هـر موضوعی از کلام نیچه بهره بگیرد. او ((ابر مرد)) را به عنوان شـکارچی میسـتاید و میگویـد : ((او شـکارگری بـا شـکوه، زرین موی، چشم زاغ و سپید پوستی است که به قصد غنیمت و ظفر، آزمندانه و خشماگین به پاخواسته...))

عقیده ی نیچه در مورد جنگ چیست؟ نیچه نیز به مانند دیگر متفکـران قـرن نـوزده آلمـان بـه مقولـه ی جنـگ و صـلح مینگرد. او در کتاب خود با نام ((چنین گفت زرتشت)) با زبانی غرّان و دمان بانگ بر میدارد: ((تو باید که صلح را بمثابـه جنگ افزاری نو، دوست بداری و آرامش کم دوام را به صلح پایدار رجحان دهی. به تو انـدرز میـدهم کـار مکـن، پیکـار جوی. به تو پند میدهم که صلح مجوی، در تکاپوی ظفر باش... تـو میپرسـی: ایـن علـت نیکوسـت کـه جنـگ را مقـدس میسازد؟ به تو خواهم گفت: این جنگ مقـدس اسـت کـه هـر علتـی را نیکـو خواهـد سـاخت. جنـگ و دلیـری، بـیش از خیرخواهی و دستگیری، کارهای بزرگ و سترگ را سامان داده است.))

و سرانجام پیشبینی نیچه در این باب در میان بود که : گروه نخبه ای ظهور خواهند کرد و بر جهان فرمان خواهند راند و از میان آنها (ابر مرد) برون خواهد آمد. نیچه در کتاب خویش موسوم به (اراده ی قدرت) ندا میدهد: ((نژادی جسـور و فرمانفرما، اندک اندک قدرت میابد و قد بر می افرازد... هدف ما، باید فراهم آوردن زمینه ی ارزیابی مجدد ارزش ها به خاطر مرد نیرومنـد ویـژه ای باشـد کـه واجـد هـوش و خـرد عالیسـت. ایـن مـرد و گـروه زبـده ی اطـراف او و ملـت او (فرمانروایان جهان) خواهند شد.))

(c) kayhan.com The Digital Library

نیچه نه فرد گراست و نه جامعه گرا، بلکه نخبه گراست، بطوری که حتی همین افراد نخبه هدف نیستند، بلکه تنها پلی هستند به آن سوی، یعنی به سوی انسان آرمانی. جامعه مفهومی مجرد وانتزاعی است و افراد اصلا وجود ندارند، آنچه هست جز توده های پراکنده یک کل انتزاعی چیزی نیست. آنچه حقیقت دارد مردان نادر و استثنایی است. با این حال <<تمدن عالی مانند هرم است که فقط بر قاعده پهن و وسیعی می تواند استوار باشد و استحکام و قدرت بنیان عامه مردم برای اجتماع ضروری است>>.

در مقدمه ی این مقاله به دو نفر غیر آلمانی، یکی انگلیسی و دیگری فرانسوی اشاره داشتم که اکنون آهنگ پرداختن به این دو شخص و نظراتشان را دارم...

* کنت ژوزف آرتور دوگوبینو

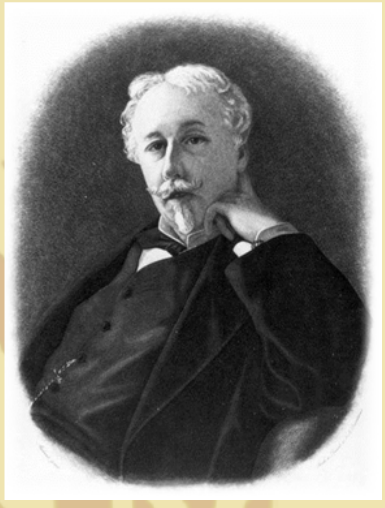

آرتور دوگوبینو سیاست مدار و ادیب و محقق فرانسوی بود که آثار او تاثیر زیادی بر فلسفه ی نازیسم گذاشت. چه چیزی در تعالیم این مرد برای نژاد و سرنوشت آلمانی ها وجود داشت؟ کمک دوگوبینو به این مقوله اثری چهار جلدی بود که در سال های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۵ با عنوان: ((مقاله ای در باب نابرابری های نژادهای بشری)) در پاریس منتشر شد. از دید گوبینو کلید تاریخ و تمدن، نژاد است. ((مساله ی نژاد بر تمام مسائل دیگر تاریخ برتری دارد... نابرابری نژادها، کافیست تا تمامی گسترش سرنوشت اقوام را توضیح دهد.)) سه نژاد وجود دارد، سفید، زرد و سیاه و از میان این سه سفید پوستان برترند (لازم اسم لفظ برتری روشن شود؛ بارها این بحث انجام شده. انسان ها دو چیز را در زندگی یا دارند و یا در پی بدست آوردن ان هستند. این دو مقوله حقوق و امتیاز است. حقوق چیزی است که تمام انسان ها استحقاق داشتن آن را دارند و به دیگر بیان، مطالبه ی مسلم و قطعی است. چیزهایی اعم از حق زنده بودن، زندگی کردن، آزادی، سعادت، بیان و ... . ما به این مقولات "مطالبات مسلم" میگوییم. یعنی اگر کسی چنین چیزهایی را داشت غیر منطق و غیر اخلاق شخصی و اجتماعی است که ما آن را از او بگیریم و اگر کسی چنین چیزهایی را نداشت ما موظف به ارائه ی این مقولات به آن شخص هستیم. به عنوان مثال ما حق نداریم که چون سفید پوست هستیم جان یک سیاه یا یک زرد را بگیریم. برخی ها بدین استدلال انتقاد روا میدارند که خود متناقض است! و میگویند بنابراین باید مقوله ی جنگ را به کل کنار گذاشت. باید این جمله را بدین گونه بیان کرد که هیچ کس حق ندارد بدون علت جان دیگری را بگیرد. چه هر دو سفید باشند،چه هر دو سیاه، چه هر دو زرد و چه اختلاطی از اینها... در باب مقوله ی امتیاز باید این را گفت که امتیاز چیزی است که انسان ها (به طور شخصی) و اجتماعات (به طور کلی) بواسطه ی توانایی های پتانسیلی و جنبشی خود بدست می آورند. از جمله ی آنها حکومت است که حقیقت آن باید شایسته سالاری (آریستوکراسی) باشد تا ملت ها و اجتماعات را به سوی سعادت و تکامل سوق دهند. برتری یک نژاد به هیچ وجه برتری در حقوق و یا همان مطالبات مسلم نیست، بلکه این برتری، برتری در استعدادهای بالقوه و بالفعل است که به واسطه ی آن برتری در امتیازات را حاصل میکند.).

گوبینو استدلال میکند: ((تاریخ نشان میدهد که تمامی تمدن ها از نژاد سفید سرچشمه میگیرد و هیچ یک از این تمدن ها بدون دخالت نژاد سفید نمیتوانسته وجود داشته باشد.)) که برترین این دسته از نژادها، نژاد آریایی است ((این دوده ی دودمان درخشان انسانی، عالیترین عنصر نژاد سفید است.)) که گوبینو خاستگاه این عنصر را آسیایه میانه تلقی کرده است. گوبینو میگوید: ((بدبختانه انسان آریایی معاصر دستخوش اختلاط با نژادهای پست شد.))چونانکه در اروپای جنوبی، در دوران او دیده میشد. ولی در شمال غربی اروپا، بالای خطی که از رود سن و شرق فرانسه به سوئیس

(c)ketabton.com: The Digital Library

میگذرد، آریاییان گرچه خالص نیستند، اما هنوز نژاد برتر بازمانده اند.

با این وجود به نظر گوبینو آلمانی ها، به خصوص آلمانی های غربی، به احتمال بسیار بالا، برترین آریاییان اروپا هستند. گوبینو به این توجه داشت که آلمانی ها هر جا رفته اند خوشبختی و بهروزی به ارمغان آورده اند. این مطلب حتی در امپراتوری روم هم صدق میکرد. قبائل ژرمن که رومیان را شکست دادند و آنها را از میان بردند، به جهان خدمت بزرگی کردند؛ زیرا رومیان قرن چهارم میلادی چیزی جز دو رگه های فاسد نبودند، درحالیکه ژرمنها، آریاییان بالنسبه خالص بودند.گوبینو اعلام میدارد: ((آلمانی آریایی، آفریده ای پرقدرت است...از اینرو، هر چه می اندیشد، بیان میدارد و انجام میدهد واجب اهمیت اعظم است.))

* هوستون استوارت چمبرلن ، بنیانگذار معنوی نازیسم

بسیاری نظرشان نسبت به انگلیسی زاده ی مستعد این است که اگر شگفت انگیزترین مرد قرنهای نوزدهم و بیستم نباشد به حتم یکی از شگفت انگیزترین آنها خواهد بود. او در رشته های فراوانی از جمله زیست شناسی، فیزیک، شیمی، گیاه شناسی، هنرهای زیبا، موسیقی، فلسفه، زندگینامه نویسی و تاریخ مطالعات داشته است. او در سال ۱۸۹۶ شروع به سری مطالعاتی زیست شناسی کرد تا چیزی را پدید آرد که تمام نوشته های بعدی وی تحت تاثیر آن قرار گرفت: (نژاد و تاریخ). ذهن چمبرلن بر حوزه ی وسیعی از علوم ادبی، تاریخ، سیاست، زیست شناسی، دین شناسی و فلسفه سلطه داشت؛ چنانکه ژان رآل این خصیصه را بر او روا داشته که در تمامی آثار منتشر شده او، وحدت الهامی عمیق و ارتباط منطقی قابل توجه و چشمگیری وجود دارد. البته برخی ها که رقیب چمبرلن در ژرمانیزم شناخته میشوند نظرات او را در مورد نژاد و تاریخ باطل برشمرده اند که از جمله ی آنان میتوان به ادموند ورمیل اشاره کرد. چمبرلن در تاریخ آلمان، خداوندگار یکی از حیرت انگیزترین استعدادها و مرکز دانش و عقاید و افکار ژرف بود. کتابی که در اندیشه ی آلمان تاثیر بسزایی گذاشت و قیصر ویلهلم دوم را به نشاط و وجد بی اندازه آورد و بر تفکرات نازیسم تاثیر قابل ملاحظه ای گذاشت، که ((شالوده های قرن نوزدهم)) نام داشت. شالوده های قرن نوزدهم اثری است که ۱۲۰۰ صفحه را شامل شده است. وی این اثر را به فاصله ی نوزده ماه، از اول آوریل ۱۸۹۷ تا سی و یکم اکتبر ۱۸۹۸ در وین نگاشت و به سال ۱۸۹۹ این اثر چاپ و نشر شد. چمبرلن نیز مانند گوبینو، که بسیار او را می ستود، به این مهم رسید که کلید تاریخ و در واقع اساس تمدن، نژاد است. وی میگفت که اگر کسی بخواهد قرن نوزدهم (عصر خود چمبرلن) را بشناسد نخست باید بداند که سده ی مذبور از ادوار پیشین چه چیزی به ارث برده است؟

چمبرلن میگفت سه چیز: فلسفه و هنر یونان، قانون روم و شخصیت مسیح ارثیه های این قرن هستند. این میراث به سه دسته ی نژادی رسید. به یهودیان و آلمانی ها که دو نژاد خالص بودند و به لاتینی های دو رگه ی ساکن سواحل دریای مدیترانه که آنان را مردمی مخلوط و درهم و برهم میخواند. لیکن تنها آلمانی ها استحقاق چنین میراث شکوهمندی را داشتند. آلمانی ها دیرگاه در سده ی سیزدهم پا به جهان تاریخ گذاشتند، اما حتی پیش از آن با شکست دادن

(c) kayhan.com: The Digital Library

امپراتوری روم، ارزش و شایستگی خود را به اثبات رسانیده بودند. چمبرلن میگوید: ((این درست نیست که گفته شود ظلمت و تاریکی در قرون وسطی توسط قبایل تو- تونی پدید آمده است.

(توضیح مختصری در مورد اقوام تو- تونی یا به طور صحیح تر تئوتونی بدهیم تا موضوع از هاله ی ابهام خارج شود. قبایل تئوتونی به عنوان قبایل نژادی ژرمانی شناخته می شوند. {این مهم توسط نویسندگان یونانی و رومی مانند استرابو فیلسوف، جغرافیدان و تاریخ نویس یونانی و مارکوس ویلیوس پاترکولوستاریخ نویس رومی ذکر شده است.} این اقوام ابتدا در ژوتلاند یا همان شبه جزیره ی دانمارک زندگی می کرده اند و بنابراین ریشه ی ژرمن های اسکاندیناوی بوده اند و سپس شروع به مهاجرت به جنوب و شرق دره ی دانوب نمودند. همانند اقوام سیمبریایی که به این دره مهاجرت نمودند و در اثر مواجهه با نیروهای جمهوری روم درگیر جنگهایی با رومی ها شدند.).

ظلمت یاد شده بیشتر به علت ورشکستگی فکری و اخلاقی بشریت در آن دوران پدیدار شد، دچار آمدن انسانیات به اختلاط و امتزاج و آشفتگی نژادها بود و موجب آشفتگی نژادی امپراتوری محتضر روم. اگر تو- تون (تئوتون) نبود، ظلمت جاویدان جهان را فرا میگرفت.)) چمبرلن قبائل سلت ها را نیز در زمره ی قبائل تو- تونی قرار داده است، گرچه تو- تون ها را عالیترین عناصر میدانسته. به گفته ی چمبرلن: ((تو- تون روح فرهنگ ما بود. امروز اهمیت هر قدرت، بمنزله ی یک قدرت زنده، وابسته به مقدار خون خالص تو- تونی است که در رگهای آن ملت جریان دارد... تاریخ ما از آن لحظه آغاز میشود که تو- تون دست قدرتمند خویش را بر میراث باستان می نهد و آن را به چنگ می آورد.))

یهودیان چطور ؟ از نظر چمبرلن چگونه باید به یهودیان نگریست؟

طولانی ترین فصل ((شالوده های قرن نوزدهم)) به این موضوع اختصاص دارد. در گام نخست چمبرلن عقیده دارد به این دلیل که یهودیان نیز مانند ژرمانی ها رسالت حفظ خون و نژاد را دریافته اند نژادی قابل توجه هستند، و تنها با آلمانی ها فرق دارند. چمبرلن تاکید داشت که یهودیان و تو- تونی ها بیغش ترین نژادهای اروپا هستند. سپس همانند روش های معمول شروع به تحلیل کارها و اخلاقیات این قوم در طی تاریخ نمود که به این ترتیب با بررسی اخلاق بنی اسرائیلی و یهودیان منتسب به آنان این مهم را بیان داشت که یهودیان در حالت عام انسان های فاقد اخلاق فردی و اجتماعی هستند.

جالب است بدانید که تا قبل از پدید آمدن رایش سوم، جمع کثیری، کارهای او را می ستودند و از او بسیار تجلیل می کردند و حرفهایش را می پسندیدند، اما به محض سقوط آلمان نازی، ضد نازیان و هواداران متفقین او را متهم به خرافه پرستی، جن زدگی، جنون، چاپلوسی و ... نمودند. گرچه کارهای این فرد هنوز هم ارزش خود را دارد و کسی نمیتواند منکر این شود که کتاب ((شالوده های قرن نوزدهم)) یک شاهکار برای تاریخ و فلسفه ی اروپاست.

چمبرلن با توجه به تعالیم مسیح معتقد بود که عیسی از تبار یهودیان نبوده و یا حداقل تعالیم او در تضاد کامل با ((آیین مادی و صورت گرایی مجرد)) یهودیت قرار دارد. و بنابر این از نظر چمبرلن بعید نبود که مسیح نواده و البته پیامبر اقوام هند- اروپایی باشد، به خصوص طایفه ی تو- تون؛ زیرا هیچ قومی مانند تو- تون اینچنین مجهز و آماده ی شنیدن آوای الهی نبود.

سپس چمبرلن مطالبی می نویسد که آنها را تاریخ دقیق یهود می نامد. او تاریخ خود را از زمان اختلاط و امتزاج قبائل کهن سامی بدوی بادیه نشین با هیتی کله گرد که بینی یهودی داشت آغاز میکند (توضیحی

(c)kayhan.com The Digital Library

سپس چمبرلن مطالبی مینویسد که آنها را تاریخ دقیق یهود مینامد.او تاریخ خود را از زمان اختلاط و امتزاج قبائل کهن سامی بدوی بادیه نشین با هیتی کله گرد که بینی یهودی داشت آغاز میکند.

(توضیحی کوتاه در مورد قوم هیتی بدهم: این نژاد به لاتین Hittite نوشته می شود و رگه ی و دودمان آن به ۱۸ قرن قبل از میلاد بر میگردد که امپراتوری هاتوسا (Hattusa) را در شمال ترکیه ی مرکزی بنا نهادند. این امپراتوری تا قرن ۱۴ قبل از میلاد به اوج خود رسید و البته دائما مورد تهاجم ساکنین سواحل دریا قرار میگرفتند و نهایتا تا قرن ۸ قبل از میلاد باقی ماندند. پادشاهی هیتی ها به سه دوره ی پادشاهی کهن هیتی ها (از سال ۱۷۵۰ تا سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد)، پادشاهی میانه ی هیتی ها (از سال ۱۵۰۰ تا ۱۴۳۰ قبل از میلاد) و پادشاهی جدید هیتی ها (از ۱۴۳۰ تا ۱۱۸۰ قبل از میلاد) تقسیم شده است. پادشاهی کهن هیتی در هاتوسا به نقطه ی اوج خود رسید که حتی قصد حمله به بابل را داشته، اما تلاشی برای آن صورت نداده است. با این حال امپراتوری میانه ی هیتی ها بخشی از سوری و همچنین کنعان را گرفت و به علت مجاورت با امپراتوری مصر جنگ هایی بین هیتی ها و مصری ها رخ داد. جنگ های داخلی این امپراتوری در کنار حملات ساکنین سواحل دریا باعث فروپاشی امپراتوری شد. امپراتوری جدید هیتی ها یک امپراتوری کوچک تحت سلطه ی آشوری ها بود. لازم است بدانید بخشی از زبان این قوم به فارسی نفوذ کرده بود که آن هم با حمله ی اسکندر و گسترش یونانی ها از بین رفت.).

و می گوید که سرانجام انسان سامی با آمورائیها که آریایی بودند در آمیخت. بدبختانه اختلاط خون انسان آریایی (چمبرلن مینویسد آمورائیها بالا بلند و بور و باشکوه بودند) با خون انسان سامی آنقدر دیر صورت گرفت که نتوانست تبار فاسد عبری را اصلاح کند. به گفته ی چمبرلن یهودیان نژادی منفی و مردمی به دور از اخلاق هستند. سپس برخی آریائیان را محکوم می کند که چرا به یهودیان هاله ای از عظمت و شکوه می بخشند. نهایتا به عقیده ی چمبرلن، راه رستگاری در میان تو- تون ها و فرهنگ آنها قرار دارد و از میان تو- تون ها آلمانی ها صاحب عالیترین فضائل و خصائص انسانی هستند، زیرا که بهترین خصائص یونانیان و هندو- اروپاییان را به ارث برده اند. این واقعیت به آلمانیان این توانایی را می دهد که بر دنیا حکمرانی کنند. چمبرلن در جایی مینویسد: ((امروز، خداوند تنها به آلمانی ها تکیه دارد.

این معرفت و حقیقت مسلمی است که سال هاست جانم از آن آکنده شده است.))

* سخنانی از زبان نویسنده:

من به شخصه قصد نوشتن چنین مقاله ای را داشتم، تنها به این دلیل که بر دیگران این حقیقت را نمایان کنم که بزرگترین فلاسفه از نازیسم حمایت کرده اند. آنچه که امروز از نازیسم نشان داده میشود (موسیقی های وحشیانه، نژاد پرستی و بی رحمی مفرطو ...) صرفا حرف هایی مهمل و چرند است که فاتحین دومین نبرد بزرگ در قاره ی سبز آنها را از خود اختراع نموده اند. آریستوکراسی افلاطون، ابر مرد نیچه، هگل و دولت متصورش، ترایچکه و جنگ، فیخته و احیای حیات ملی و ... حامی نازیسم هستند. اگر امروز شما در فضای فلسفه چنین چیزهایی را بیان کنید حامیان فریبکاری به شما خواهند خندید. کسانی چون پوپر که نه تنها حرمت فیلسوفان را به بهانه ی نقد نگاه نمیدارد، بلکه فلسفه ی آنان را نیز تخریب و تحریف می نمایند. اینها را نوشتم تا دیگران بدانند که ناسیونال سوسیالیسم قرن بیستم عظمتی بس فراتر دارد از آنچه که دغلبازان فاتح برایشان به تصویر کشیده اند.

(c)kayhan.com The Digital Library

جنوب ایران در آتش جنگ

شهریور ماه هرسال یادآور اشغال نظامی ایران توسط انگلیس و روسیه در جریان جنگ جهانی دوم به سال ۱۳۲۰ شمسی برابر با سال ۱۹۴۱ میلادی است. همزمان با شروع بحران، ستاد جنگ رضا شاه اطلاعیه ای در شش بند صادر کرد. در بند یک اعلامیه آمده بود:

"ساعت ۴:۰۰ روز سوم شهریور ماه، ارتش شوروی از شمال و ارتش انگلیس از جنوب، مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار دادند."

در بند دوم اعلامیه تاکید شده بود:

"شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، اهواز و بندر پهلوی (ماهشهر) مورد بمباران شدید هوایی قرار گرفته و تلفات وارد شده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان کم بوده است."

انگلیس از همان آغاز جنگ از ایران خواسته بود که کنترل شهر آبادان را عهده دار شود. پس از بمباران بحرین (در آن دوره زمانی بحرین جزو خاک و یکی از استانهای ایران بود) توسط هواپیماهای ایتالیایی، انگلیس بار دیگر این درخواست را مطرح کرد و رضا شاه ضمن مخالفت، مدعی شد ایران توانایی دفاع از مرزهای خود را دارد. رضا شاه نیروی دریایی و یک هنگ از تیپ لشکر خوزستان را به فرماندهی سرهنگ "معصومی" در آبادان مستقر کرد. ناو جنگی ایرانی موسوم به ناو "پلنگ" در سواحل آبادان لنگر انداخت تا از مرز آبی ایران دفاع کند.

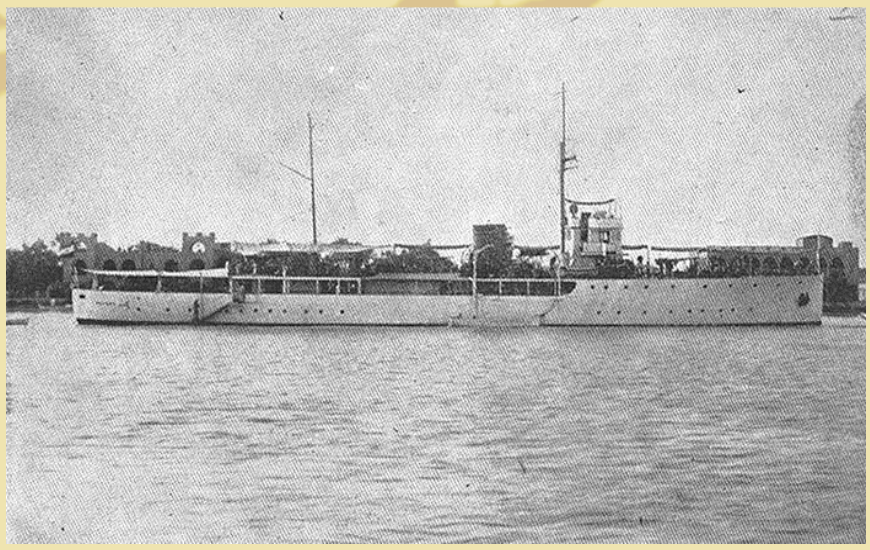

ناو پلنگ

روز دوم شهریور ماه، در ساعت ۱۸:۰۰ یکی از رزمناوهای انگلیسی با کسب اجازه از مرزداران ایران به بهانه گرفتن سوخت و آب و تهیه آذوقه و استراحت افسران و افراد خود وارد ساحل آبادان شد و در مقابل ناو پلنگ در یکی از اسکله های شرکت نفت آبادان پهلو گرفت. ناخدا سوم "میلانیان" فرمانده ناو پلنگ طبق عرف و احترام با فرمانده رزمناو انگلیسی دیدار کرد و به او خیر مقدم گفت. امکانات رفاهی و آذوقه در اختیار خدمه رزمناو انگلیسی قرار داده شد تا این رزمناو صبح روز بعد به حوزه ماموریت

(c) kayhan.com The Digital Library

ناخدا سوم شهید میلانیان

خود در آبهای نیلگون خلیج فارس بازگردد. ساعاتی از بامداد نگذشته بود که ناخدا سوم میلانیان با صدای انفجاری مهیب در عرشه ناو پلنگ، سراسیمه از بستر برخاست. از زمین و آسمان، گلوله و خمپاره روی ناو پلنگ می ریخت. ناوبان یکم "کهن مویی" فرمانده توپخانه ناو پلنگ در اثر حمله توپهای رزمناو انگلیسی جراحات عمیقی برداشته و کشته شد. هم رزم دیگر او ناوبان "ریاضی" که مسئول کشیک قسمت عقب ناو پلنگ بود ناجوانمردانه هدف خمپاره قرار گرفت و از بدن او هیچ چیز باقی نماند. فرمانده ناو پلنگ ناخدا سوم میلانیان در جریان این حمله به شدت مجروح شد.

ناوبان یکم شهید کهن مویی

حجم آتش رزمناو انگلیسی به حدی بود که ساکنان آبادان به تصور زلزله ای مهیب از خواب پریدند و متوجه شدند اسکله شرکت نفت غرق دود و آتش شده است. ناخدا میلانیان در حالی که فرماندهان انگلیسی و سربازانشان سرگرم به اهتزاز در آوردن پرچم انگلیس بر فراز اسکله آبادان بودند، برای همیشه چشم از جهان فرو بست.

در کرمانشاه نیز نیروهای انگلیسی کنترل خطوط لوله و تاسیسات نفتی را در دست گرفتند. در چهارم شهریور با ورود سیصد سرباز ارتش ایران به مسجدسلیمان، درگیری در مرکز میادین نفت خیز، ابعاد تازه ای به خود گرفت. نیروهای ایرانی در قسمتهای مختلف شهر سنگربندی کرده و مقر اصلی خود را روبروی ترابری شرکت نفت در مسجدسلیمان قرار دادند. قبل از آنکه سربازان انگلیسی در مهمانسرای شرکت نفت در اندیمشک مستقر شوند، خبر از تسلیم ارتش ایران اعلام شد و انگلیسی ها سوار بر اتوبوسهای شرکت نفت، اندیمشک را به مقصد مسجد سلیمان ترک کردند.

تصویر ناو پلنگ پس از انهدام کامل توسط انگلیسی ها

در خانقین و کرمانشاه هم پس از چند روز که نیروهای ایرانی کنترل اوضاع را در دست گرفته بودند، سربازان انگلیسی باردیگر در پست دیده بانی مستقر شدند و پرچم انگلیس مجددا به اهتزاز درآمد. چرچیل، رئیس جمهور وقت انگلیس درباره این واقعه پیروزمندانه گفت: "متفقین بر روی موجی از نفت به پیروزی رسیدند."

(c) kayhan.com The Digital Library

آب وهر (Abwehr) (بخش اول)

مترجم و نویسنده : کیان دادگر

آب وهر سازمانی بود نظامی و جاسوسی، که از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۴ به طور رسمی فعالیت میکرد. عبارت آب وهر امتیازی در مقابل در خواست متفقین مبنی براین که فعالیت های اطلاعاتی آلمان صرفا برای اهداف تدافعی باشد، به شمار می آمد. بعد از ۴ فوریه ی سال ۱۹۳۸، این سازمان عنوان : اداره امور خارجه / اداره دفاع از سرفرماندهی نیروهای مسلح (Amt Ausland/Abwehr im Oberkommando der Wehrmacht) را به خود گرفت.

برغم اینکه نام این سازمان بیانگر فعالیت های ضد جاسوسی است، اما آب وهر یک سازمان جمع آوری اطلاعات جاسوسی بود و منحصرا با جاسوسی افراد، به خصوص اطلاعات جاسوسی تازه و خام از مامورین میدان های جنگ و دیگر منابع سروکار داشت. رئیس و سرپرست آب وهر مستقیما به مقامات ارشد نیروهای مسلح گزارش میداد. خلاصه ها و انتشار اطلاعات جاسوسی از امتیازات و حقوق ویژه ی شاخه ی عملیاتی با نام (Branch) – به دلیل تفاوت با شاخه ی جاسوسی با نام (OKW) ، بواسطه ی آن برای ارزیابی بخش های جاسوسی ارتش (Heer)، نیروی دریایی (Kriegsmarine) و نیروی هوایی (Luftwaffe)، بود.

دریاسالار ویلهلم کاناریس

* آب وهر قبل از (دریاسالار) کاناریس (Canaris)

آب وهر در سال ۱۹۲۱،هنگامی که آلمان اجازه یافت که به عنوان سازمان نظامی جمهوری وایمار (۱۹۳۳-۱۹۱۸) ارتش رایش (Reichwehr) را تشکیل دهد، به عنوان بخشی از وزارت دفاع پدیدار شد. اولین رئیس این سازمان سرگرد فردریش گمپ (Friedrich Gempp)، جانشین اسبق کلنل والتر نیکلای (Walther Nicolai)، رئیس سازمان جاسوسی آلمان در ج ج ۱ بود. در آن زمان این تشکیلات شامل تنها سه افسر، هفت افسر سابق، بعلاوه یک پرسنل دفتری بود. در سال ۱۹۲۰ این تشکیلات به سه بخش سازمان یافته بود:

۱. بخش شناسایی
۲. بخش رمز گذاری و شنود رادیویی
۳. بخش فعالیت های ضد جاسوسی

(c) kayhan.com The Digital Library

کاپیتان کنراد پاتزیگ

در سال ۱۹۲۸ پرسنل نیروی دریایی رایش (Reichsmarine) با نیروهای آب وهر ترکیب شدند. در دهه ی ۱۹۳۰ با طلوع جنبش نازی در سیاست آلمان، وزارت دفاع به طور مجدد سازماندهی شد؛ به صورت غافلگیر کننده ای در ۷ ژوئن سال ۱۹۳۲، بر خلاف اینکه پرسنل سازمان آب وهر تماما افراد ارتشی و نظامی بودند، افسری از نیروی دریایی آلمان به نام کاپیتان کنراد پاتزیگ (Konrad Patzig) به ریاست سازمان آب وهر گمارده شد. گرچه شاید زیاد هم غافلگیر کننده هم نباشد؛ زیرا به دلیل کوچک بودن سازمان و اینکه اهمیت آن محدود به همان دوره بود، این سازمان برای افسران ارتشی جاه طلب نامناسب مینمود. فاکتور محتمل دیگر شاید این بوده که قدرت خارجی افسران نیروی دریایی آلمان برتر و بیشتر از همتایان ارتشی خود بوده و آنان امور خارجی را بیشتر و بهتر درک کرده بودند. با این حال، نهایتا تمام سه سرویس پرسنل و افسران جاسوس خود را توسعه دادند و ارتقاء بخشیدند. به واسطه ی پروازهای شناسایی که به مسئولیت سازمان آب وهر بر فراز سرحدات لهستان صورت میگرفت، پاتزیگ خیلی زود با هاینریش هیملر (Heinrich Himmler)، فرمانده ی SS به مشکل برخورد.

فرماندهان و رهبران ارتش بیم آن داشتند که چنین پروازهایی سلامت و بازدهی طرح های سری و محرمانه را به مخاطره بیاندازند. برای همین پاتزیگ در ژانویه ی سال ۱۹۳۵ از این سمت برکنار گشت و برای فرماندهی رزمناو تندرو و سبک و جدید Admiral Graf Spee فرستاده شد، بعدها او را به عنوان رئیس پرسنل و افسران نیروی دریایی منصوب کردند. به این صورت بعد از وی، جانشین او کاپیتان دیگری از نیروی دریایی رایش بود، کاپیتان ویلهلم کاناریس (Wilhelm Canaris).

* قبل از شروع جنگ جهانی دوم

رینهارد هایدریش هاینریش هیملر

قبل از اینکه کاپیتان ویلهلم کاناریس، سازمان آب وهر را در اول ژانویه ی ۱۹۳۵ بدست بگیرد، او که بعد از اندکی به دریاسالار کاناریس ترفیع یافت، توسط پاتزیگ (از زبان مترجم:ریاست سابق آب وهر بین سال های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ که در سطور بالایی این مقاله ذکر شد) در باب تلاش های هاینریش هیملر و رینهارد هایدریش (Reinhard Heydrich) برای تصاحب تمام سرویس های جاسوسی آلمان، هشدار داده شد. کاناریس، استاد معاملات پنهانی، با خود اندیشیده بود که میداند چگونه با آنها معامله کند. اما برغم تلاش های کاناریس برای ایجاد یک ارتباط صمیمانه با فرماندهان مذکور، اختلافات و خصومت های میان آب وهر و SS با زمامداری کاناریس هم پایان نیافت.

* سازماندهی مجدد ۱۹۳۸

کاناریس سازمان آب وهر را در سال ۱۹۳۸ مجددا سازماندهی نمود،که آب وهر به سه بخش اصلی تقسیم شد:

- بخش مرکزی (که دپارتمان Z نیز نامیده میشد— در زبان آلمانی "Abteilung Z" یا " die Zentrale"):این بخش به عنوان مغز عملیاتی و کنترل کننده ی دو بخش دیگر عمل میکرد و همچنین اداره ی

(c) kayhan.com The Digital Library

سرتیپ ژنرال هانس استر

امور پرسنل و مسائل مالی، مانند پرداخت حقوق مامورین را نیز بر عهده داشت. حق تصدی و مدیریت کاناریس در آن تماما توسط سرتیپ ژنرال هانس استر (Hans Oster) فرماندهی میشد.

- شاخه و بخش امور خارجه، (به زبان آلمانی "Amtsgruppe Ausland") (که بعدها به عنوان گروه جاسوسی خارجی شناخته شد) دومین بخش آب وهر بود و چندین وظیفه داشت که عبارتند از:

۱. ارتباط با OKW و ستادهای ارتش خدمات

۲. هماهنگی با وزارت خارجه ی آلمان درباره ی مسائل و موضوعات نظامی

۳. ارزیابی مدارک بدست آمده، مطبوعات خارجی و پخش های رادیویی. چنین ارتباطی با OKW به این معنی بود که بخش امور خارجه میتوانسته کانال مناسبی برای درخواست حمایت سازمان آب وهر در عملیاتهایی ویژه باشد.

- آب وهر .III&.II.I بخش سومی را با عنوان "شاخه ی ضد جاسوسی" تشکیل دادند، اما در واقع این سازمان بر گردآوری اطلاعات جاسوسی تمرکز داشت. این بخش به مسئولیت ها و زیربخش های زیر تقسیم شده بود:

* I: جمع آوری اطلاعات جاسوسی خارجی (بنابر این توسط حروف الفبا به اینگونه تقسیم بندی شد، e.g. Abwehr I- Ht)

G: مدارک اشتباه و دروغ، عکس ها، مهرها، پاسپورت ها، مواد شیمیایی

H West: ارتش غرب (جاسوسی ارتش های بریتانیا و ایالات متحده)

H Ost: ارتش شرق (جاسوسی ارتش جماهیر شوروی)

Ht: جاسوسی تکنیکی ارتش

I: ارتباطات- طراحی دستگاه های بی سیم، اپراتورهای بی سیم

K: حسابگر / عملیات های رمز گشایی

L: جاسوسی هوایی

M: جاسوسی نیروی دریایی

T/lw: جاسوسی فنی هوایی

Wi: جاسوسی اقتصادی

I-T Gruppe ضمیمه ی آب وهر l بود که برای جاسوسی های فنی- تکنیسینی بکار میرفت. نخستین آب وهر k-l، یک واحد فرعی تحقیقات فنی کوچک بود، کوچکتر از همتای بریتانیایی خودش (از زبان مترجم: نام این سازمان بریتانیایی Britain's Bletchley Park بوده است). اهمیت این بخش فرعی در طول ج ج ۲ در رقابت با همتای بریتانیایی خودش در اندازه و توانایی، افزایش یافت.

پارک بلشلی، مرکز رمز نگاری و رمز گزاری بریتانیا در طول ج ج ۲

II خرابکاری: با پوشش ارتباطاتی گمارده شده بود/ بهره برداری از گروه های اقلیت ناراضی در کشورهای خراجی برای اهداف جاسوسی.

* هنگ برادنبورگ (Brandenburg)

ضمیمه ی آب وهر ll بود، شاخه ای فرعی از II-T Gruppe (جاسوسی فنی- تکنسینی)، که از هر شاخه ی دیگری خارج از آب وهر.II-T II Gruppe جدا بود.

(c) kayhan.com The Digital Library

*** III: بخش ضد جاسوسی:**

این زیربخش مسئویت عملیات های ضد جاسوسی در صنایع آلمان، طرح ریزی اطلاعات اشتباه و گمراه کننده، نفوذ در سرویس های جاسوسی خارجی و اعمال پیگیری و بازجویی در باب خرابکاری ها در خاک آلمان را به عهده داشت.

IIIC: دفتر امور غیر نظامی

IIIC-2:دفتر موارد جاسوسی

IIID: دفتر انتشار اطلاعات اشتباه

IIIF: دفتر مامورین ضد جاسوسی

IIIN: دفتر امور پستی (Postal bureau)

همچنین آب وهر توانست ارتباطات خوبی را با ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی ایجاد نماید و ارتباط سازمان با این قدرت های نظامی در آلمان از حد درخواست های جاسوسی ویژه از آب وهر برای بخش های عملیاتی فراتر رفت. آب وهر I توسط کلنل هانس پیکنبروک (Hans Pieckenbrock)، آب وهر II توسط اروین فون لهوسن (Erwin von Lahousen) و آب وهر III توسط کلنل ابرت بنتیوگنی (Egbert Bentivegni) فرماندهی میشدند.

هانس پیکنبروک　　اروین فون لهوسن　　ابرت بنتیوگنی

*** زیربخش های فرعی آب وهر**

بر اساس ساختاری که در سطور بالا طرح ریزی شد، آب وهر در هر ناحیه ی نظامی در آلمان یک پایگاه محلی ("Wehrkreis") قرار میداده است، که با نام 'Abwehrstelle' یا 'Ast' شناخته می شدند. بر اساس جدول بندی های بدست آمده از آلمان در باب سازمان ها و تجهیزات مدل مرکز آب وهر، هر شاخه (Ast) به بخش های زیر تقسیم شده بود:

۱. جاسوسی
۲. خرابکاری
۳. ضد جاسوسی

به طور عمومی هر بخش توسط یک ارتشی ارشد یا یک افسر نیروی دریایی فرماندهی می شد و به مرکز عملیاتی آب وهر (Abwehr HQ)، در برلین، پاسخگو بود. عملیات ها توسط بخشی که در مجاورت طرح های تماما استراتژیک تنظیم شده توسط دریاسالار کاناریس طرح و تنظیم شده بود، انجام می شد. به منظور روشن شدن اینکه کدام موارد از اطلاعات جاسوسی جمع آوری شده باید در اولویت قرار گیرد، کاناریس دستوراتی را از OKW میگرفت و حتی بعد از

(c)kayhan.com The Digital Library

سال ۱۹۴۱ این دستورات را مستقیما از شخص پیشوا دریافت میکرد. با این حال، هر بخش آزادی عمل قابل توجهی در طرح و انجام عملیات ها داشت و این نمود کوچکی بود که سرانجام به قابلیت این سازمان در عملیات های اطلاعاتی آسیب جدی وارد نمود.

هر بخش محلی میتوانست مامورین ذخیره ی جدیدی را برای اجرای عملیات ها جذب کند و همچنین این بخش ها تازه واردان مستقل و روزمزدی هم برای نگاهداری، رسیدگی و خدمات به نیروهای ذخیره استخدام مینمود. در اغلب موارد، مامورینی که تحت لوای آب وهر در می آمدند غیر نظامیان تازه وارد بودند، نه افسران و یا سربازان ارتشی. اینطور به نظر میرسیده که در سربازگیری و تجدید قوای آب وهر تمام تاکیدها بر کمیت سربازان بوده است، نه کیفیت. باید گفت که بی کیفیتی این سربازان تازه وارد اغلب باعث شکست عملیات های آب وهر می شده است.

* ساختار عملیاتی آب وهر در کشورهای بی طرف

در خاک کشورهای بیطرف در طول ستیزه ی دوم اروپایی، آب وهر مکررا در این کشورها سازماندهی هایش را بر اساس منسوب داشتن پرسنل و کارمندانش به سفارت های دیپلماتیک آلمان و یا امور بازرگانی، طرح میریخت. از این سازمان ها و بخش ها چند نامه ی پستی با عنوان "سازمان های جنگی ("Kriegsorganisationen" یا "KO's" در زبان آلمانی)" فرستاده شده بود. در کشور بیطرف در جنگ اما دوست آلمان نازی، اسپانیا، سازمان آب وهر هم یک بخش و هم یک KO داشته است، این در حالیست که در ایرلند هیچ یک از اینها وجود نداشته.

در کشورهای دوست و مشترک المنافع آلمان،کشورهای اشغال شده توسط آلمان و خود آلمان، این سرویس جاسوسی مقرهایی با عناوین "ایستگاه های زیر بخش آب وهر ("Abwehrleitstellen" یا "Alsts" در زبان آلمانی)" یا "پاسگاه های وابسته به آب وهر ("Abwehrnebenstellen" در زبان آلمانی)" ایجاد مینمود. هر آلستز (Alsts) در حوزه ی اختیارات بخش مناسب قرار میگرفت، و تمام این شاخه ها و زیر شاخه ها یک به یک توسط بخش مرکزی در برلین نظارت می شدند.

* کاناریس و ارکستر سیاه (Die Schwarze Kapelle)

کاناریس در طول سازماندهی مجددش، در این امر که افسرانی را که خودش شخصا انتخاب کرده بود را، به خصوص جانشینانش در فرماندهی سازمان، هانس استر و اروین فون لهوسن (فرمانده ی آب وهر II)، به گرد خود آورد بسیار مراقب بود. تمامی آنها هیچکدام عضو حزب نازی نبودند، به غیر از یکی؛ این استثناء در اکیپ فرماندهی سازمان آب وهر رودولف بملر (Rudolf Bamler) بود. کاناریس او را برای جلب اعتماد هیملر بفرماندهی بخش III گمارده بود.

رودولف بملر

گرچه کاناریس در سازمان این اطمینان را داده بود که بملر را در افسار کوچکی نگاه دارد و برای همین، دسترسی او را تنها به اطلاعات عملیاتی محدود کرده بود.کاناریس دلیل خوبی برای این کار داشت، و آن بدین سان بود که چنین فردی برای هیتلر و فرماندهان ارشد ناشناخته بود. کاناریس در طول سازماندهی مجدد آب وهر، روسای عملیاتی آب وهر و پرسنل اجرایی آن را به همراه مردانی که به وی وفادار تر از دولت نازی بودند،گرد خود می آورد. اگر چه ظاهرا کاناریس به عنوان نمونه و مدلی از اهمیت و تاثیر سرویس های جاسوسی پدیدار شده بود، اما مدارکی وجود دارد که وی دقیقا خلاف آن عمل میکرد و به طور فعالانه ای در برابر آرزوها و امیدهای ارشدهایی که در فرماندهی قرار داده بودشان، ایستاده بود. کاناریس، استر و روسای سه بخش آب وهر (بخش های .I,.II&,III)، تمامشان به شدت در چیزی درگیر

(c) kotabton.com: The Digital Library

بودند که بعدها پلیس امنیت (Sicherheitsdienst) به آن لقب ارکستر سیاه (در زبان آلمانی " Die Schwarze Kapelle") داد، طرحی برای براندازی رژیم نازی از درون. تصمیمات عملیاتی کاناریس، گماشتن های افراد در این سازمان توسط او و مقاصد آنها، و دیربازدهی آنها برای رایش سوم- توطئه گران عموما در مسیر عملیات های آب وهر باید قرار میگرفتند- تماما توسط این اعمال و معاملات پنهانی بوی توطئه و فساد می دادند.

* آب وهر در طول جنگ جهانی دوم

سازمان آب وهر تحت فرماندهی کاناریس در اولین سال های جنگ توانست تاثیر نسبی خویش را (از زبان مترجم:بر روند عملیات های جنگی) نمایان کند و آن را بسط و توسعه دهد. برجسته ترین موفقیت این سازمان عملیات نوردپل (Nordpol) بود؛ عملیاتی در برابر شبکه های زیر زمینی هلندی که در آن زمان توسط "سازمان عملیات های اجرایی ویژه ی بریتانیا (British Special Executive Operations)" حمایت میشدند.

یادواره ای از عملیات نوردپل، این عملیات همچنین با نام انگلند اسپایل نیز شناخته میشود

در مارس ۱۹۴۱، آلمان ها یک ایستگاه محاصره شده ی رادیویی SOE مجبور کردند به پراکندن پیامهایی به بریتانیا با کدی مبنی بر اینکه آلمان ها گیر افتاده اند. هر چند این ایستگاه تمام علائم مبنی بر اینکه اپراتور مجبور به فرستادن این کدها شده است را ارسال نمود، اما دریافت کننده در بریتانیا به این علائم اهمیتی نداد. به این ترتیب آلمان ها موفق شدند به عملیات دوچ (Dutch operation) نفوذ کنند و این کشور را و مامورین بازداشتی که اطلاعات اشتباه را فرستاده بودند و میفرستادند و در گزارش ها خرابکاری میکردند برای دو سال نگاه دارند، تا زمانی که بریتانیا به اصل موضوع رسید و اوضاع را دریافت. البته از سوی دیگر مدارکی در دست هست، مدارکی که توسط آنتونی کیو براون (Anthony Cave Brown) در کتاب نگهبان دروغ ها (Bodyguard of Lies) منتشر شده است، این را بیان میدارد که بریتانیا میدانست که ایستگاه رادیویی مجبور به فرستادن این پیام ها شده است و از این روش دقیقا برای خوراندن اطلاعات اشتباه به نیروهای آلمانی مستقر در مکان های عملیات پیاده سازی D-Day استفاده کرد.

والتر شلنبرگ

اما به چند دلیل این سازمان سراسر بیهوده و ناکارامد بود. بسیاری از اطلاعات سیاسی آن مورد قبول رهبری آلمان نبود و همچنین این سازمان و SS در خصومت و تعارض آشکاری در برابر هم قرار گرفته بودند. اعمال این سازمان با فعالیت های جاسوسی SS تحت نظر رینهارد هایدریش و والتر شلنبرگ (Walter Schellenberg) در تعارض بود.

خصومت میان SS و آب وهر به همینجا ختم نشد. بسیاری از فعالان آب وهر- شامل خود کاناریس- در حقیقت ضد نازی بودند و در بسیاری از تلاش ها برای ترور هیتلر، شامل یکی از سری ترین آنها در ۲۰ ژولای ۱۹۴۴ (عملیات والکیری)، دست داشته اند. کاناریس حتی یهودیان را در آب وهر استخدام میکرد و از آژانس برای کمک به فرار عده ای اندک از یهودیان به سوئیس استفاده کرده بود. اما شاید بزرگترین این دلایل این بود که کاناریس خودش در جست و جوی نابودی جنبش نازی از درون بوده است. ایالات متحده ی آمریکا، حتی قبل از اینکه وارد جنگ جهانی دوم شود، در ذهن کاناریس به عنوان نخستین

(c) kotabton.com: The Digital Library

اهداف سازمان آب وهر نقش بسته بود. در سال ۱۹۴۲ مامورین سازمان ها و سرویس های جاسوسی آلمان، در میان سازندگان تسلیحات تاپ آمریکا به شدت فعالیت میکردند. از نامدارترین این عملیات ها، عملیات وینلند (Vinland) بود. این عملیات بر پایه ی مامورین زنی از سازمان بود که در یکی از کارخانه های کشتی سازی متعلق به نیروی دریایی آمریکا در میدوست (از زبان مترجم:Midwest؛این ناحیه منطقه ی کشاورزی وسیعی است در شمال ایالات متحده که از اوهایو تا رشته کوه های راکی ادامه دارد.) نفوذ کرده بودند؛ با این حال این عملیات از دست رفت. همچنین افتضاح آب وهر در یکی از عملیات هایش با نام پاستوریوس (Pastorius) بسیار رنج آور بود؛ افتضاحی که منجر به اعدام شش مامور آب وهر گشت که برای خرابکاری در صنایع آلومینیوم به آمریکا فرستاده شده بودند.

تصویری از محاکمه ماموران نازی

میزان بازدهی آب وهر بسیار پایین بود و بشدت توسط خیانتکاران آسیب دیده بود؛ کسانی که متفقین را در شناخت هر آنچه به معنای راز مهم تلقی میشد یاری میرساندند! کاناریس شخصا به هیتلر اطلاعات اشتباهی را میرساند که او را از حمله به سوئیس دلسرد کند. او همچنین فرانسیسکو فرانکو (از زبان مترجم: Francisco Franco؛ رهبر نظامی اسپانیا؛ کسی که از سال ۱۹۳۹ تا به هنگام مرگش یعنی ۱۹۷۵ بر اسپانیا حکمرانی کرد.) را به این وا میداشت که به نیروهای آلمانی در گذر از اسپانیا، برای هجوم به جبل الطارق (Gibraltar؛عملیات فلیکس) اجازه عبور ندهد.

سازمان SS ، آب وهر را دائما زیر نظر داشت، به طور دائمی چندین افسر و کارمند آب وهر توسط SS تحت نظر قرار میگرفتند و به امور و رفتارهای آنها رسیدگی میشد. باور SS (به طور صحیح) بر این بود که پرسنل و فرماندهان و افسران آب وهر در طرح های ضد هیتلری دست دارند. SS همچنین کاناریس را متهم به این میدانست که در اظهارنظرها و برآوردهای جاسوسی اش، به خصوص در باب عملیات های جنگی روسی کوتاهی و خرابکاری نموده است. چنین گزارشی منجر به این شد که هیتلر کاناریس را توقیف کند، برای دانستن اینکه آیا رئیس سازمان جاسوسی به این اشاره دارد که آلمان جنگ را میبازد؟

ویلهلم سالف

* حزب چای فراو سالف (از زبان مترجم:در زبان انگلیسی عبارت Frau برای اشاره به خانمی است که ازدواج کرده باشد، Frau Solf Tea Party) و پایان آب وهر

در ۱۰ سپتامبر سال ۱۹۴۳،واقعه ای پدیدار گشت که نهایتا منجر به فروپاشی سازمان آب وهر شد.رخدادی که به عنوان "حزب چای فراو سالف" شناخته میشود.فراو یوهانا (یا هانا) سالف (Frau Johanna (or Hanna) Solf)،بیوه زن دکتر ویلهلم سالف (Dr. Wilhelm Solf)،وزیر مستعمرات سابق قیصر ویلهلم دوم و فرستاده ی سابق آلمان به ژاپن بود. فراو سالف دستی بس طولانی در فعالیت های فکری و ایدئولوژیک ضد نازی در برلین داشت.اعضای گروه او به عنوان "محفل سالف" شناخته شده بودند.طی عضوگیری محفل سالف در ۱۰ سپتامبر، یک عضو جدید، یک دکتر خوش چهره ی سوئیسی با نام رکس (Reckse) نیز حضور داشت. بعدها فهمیده شد که دکتر رکس یکی از عاملین پلیس مخفی گشتاپو بوده است، به این دلیل که گزارشاتی از وی مبنی بر ارائه ی مدارکی در باب خیانتکاری محفل سالف به گشتاپو ارائه شده بود. اما با این حال اعضای این محفل به طور پنهانی از ماجراها مطلع گشتند و برای نجات زندگیشان فرار کردند. با این حال تمامی آنها در ۱۲ ژانویه ۱۹۴۴

(c) kotabton.com: The Digital Library

شکار آلمانی ها شدند که در نهایت هر کسی که در محفل سالف شرکت داشت به جز فراو سالف و دخترش (از زبان مترجم:نام دخترش کنتس لگی گرفین فون بلسترم بود،به لاتین Countess Lagi Gräfin von Ballestrem)،اعدام شد. یکی از این افراد اوتو کیپ (Otto Kiep)، صاحب منصبی در اداره ی امور خارجه بود که دوستانی در سازمان آب وهر داشت. از میان دوستان او میتوان به اریش فرمهرن (Erich Vermehren) و همسرش، کنتس اسبق الیزابت فون پلتنبرگ (Countess Elizabeth von Plettenberg) اشاره داشت که به عنوان مامورین سازمان در استانبول گمارده شده بودند. هر دوی آنها توسط گشتاپو به دلیل مرتبط بودن با مورد کیپ توسط گشتاپو به برلین احضار شدند. این دو نفر از ترس جان خود با بریتانیا تماس حاصل کردند و گریختند.

اتو کیپ

در برلین باور بر این بود که فرمهرن به همراه کدهای محرمانه ی آب وهر گریخته و آنها را تسلیم بریتانیا کرده است. برغم تلاش های آب وهر و سران آن برای اینکه تقصیرات را گردن SS (Schutzstaffel) و یا حتی وزارت امور خارجه بیاندازند، هیتلر دلایل کافی برای خود در مورد کوتاهی ها و قصورات کاناریس و سازمان آب وهر داشت. او فرمانده ی آب وهر را برای آخرین مذاکره و صحبت ها احضار کرد و وی را به این متهم کرد که اجازه داده "آب وهر با یک اشاره از هم فرو بپاشد". کاناریس با سکوتش این مهم را قبول کرد که چنین چیزی غافلگیرانه نبود، زیرا آلمان ها جنگ را میباختند.

هیتلر کاناریس را از جایگاهش برکنار نمود و در ۱۸ فوریه ی سال ۱۹۴۴، پیشوای آلمان نازی حکمی را مبنی بر منسوخ و باطل بودن آب وهر امضا نمود. به این ترتیب بعد از این تاریخ عملکرد سازمان آب وهر تماما توسط سازمان مرکزی امنیت رایش (Reichssicherheitshauptamt ,RSHA) مصادره گشت و ژنرال سرتیپ والتر شلنبرگ درون RSHA در مقام وظایف کاناریس گمارده شد. چنین عملی دست خیانتکاران موجود در نیروهای مسلح آلمان (ورماخت، Wehrmacht) و دسیسه گران یک سرویس جاسوسی خود گردان را از اطلاعات و عملیات ها کوتاه نمود و البته کنترل هیملر بر کل قوای نظامی آلمان را افزایش داد.

کاناریس که در این زمان دریاسالاری کامل بود، از جایگاه خود برکنار شده و رئیس اداره جنگ اقتصادی و تجاری به او تعلق گرفته بود. وی در ۲۳ ژولای سال ۱۹۴۴، طی پیامدهای ترور هیتلر در ۲۰ ژولای همان سال بازداشت شد و مختصری بعد از پایان جنگ، به همراه جانشینش هانس استر (از زبان مترجم:به علت جنایات جنگی) توسط متفقین اعدام شد. وظایف و عملکردهای سازمان آب وهر بعدها توسط اداره ۴ (Amt IV، از زبان مترجم: واژه ی Amt در زبان آلمانی به معنای اداره است.)،SD-Ausland و بخشی از اداره ی مرکزی امنیت رایش (RSHA؛ که خود این سازمان بخشی بود از SS) به انجام می رسید.

* روسا و فرماندهان آب وهر در دوره های زمانی

- کلنل فردریش گمپ (۱۹۲۱-۱۹۲۷)
- سرگرد گونتر شوانتس (۱۹۲۷-۱۹۲۹)
- سرهنگ دوم فردیناند فون برداو (۱۹۲۹-۱۹۳۲)
- دریادار کنراد پاتزیگ(۱۹۳۲-۱۹۳۵)
- دریاسالار ویلهلم کاناریس(۱۹۳۵-۱۹۴۴)
- ژنرال سرتیپ پلیس والتر شلنبرگ (۱۹۴۴-۱۹۴۵)

(c) kayhan.com The Digital Library

عملیات برنهارد

نویسنده : یاشا محمدی

در خلال جنگ جهانی دوم، آلمان ها از تسلیحات و تمهیدات مختلف جنگی برای ضربه زدن به دول متفق بهره بردند. علاوه بر تسلیحات و راهکارهای نظامی، در بسیاری از مواقع روش های غیر نظامی نیز مورد توجه سران و رهبران نازی قرار داشت. آلمانی های رایش سوم نشان دادند که از نبوغ خارق العاده ای بهره می برند.

در شمال برلین یک سلاح سری در حال بیرون آمدن از خطوط تولید رایش سوم بود که هدفش وارد کردن ضرباتی خاموش ومخفیانه به قلب امپراتوری بریتانیای کبیر بود.

دراوج جنگ جهانی دوم، آلمان با وجود مشکلات فراوان اقتصادی و کمبود نیروی کار، بزرگترین جعل اسکناس تاریخ را که معادل بیش از ۳ میلیارد پوند کنونی است، به راه انداخت، عملیات برنهارد یکی از روش های غیر نظامی بود که آلمان نازی برای ضربه زدن به اقتصاد انگلستان، آن را به مرحله اجرا گذاشتند.

سرگرد SS ، برنهارد کروگر

ایده اولیه این عملیات توسط سرگرد SS، "نایوکس" مطرح گردید. سر فرماندهی عالی واحدهای SS ، "هاینریش هیلمر" از این طرح استقبال کرده و آن را به تصویب رسانید و در نهایت اجرای این عملیات بر عهده سرگرد SS "برنهارد کروگر" (Berenhard Kruger) گذاشته شد. در کل هدف از اجرای عملیات سری برنهارد، نامتوازن ساختن و تورم اقتصاد انگلستان از طریق وارد ساختن اسکناس های جعلی به جریان معاملات روزمره بود. در آن زمان انگلستان از اسکناس های ۱۰۰۰-۵۰۰-۱۰۰-۵۰-۲۰-۱۰-۵ پوندی در جریان معاملات بهره می برد. یک قسمت عملیات برنهارد وارد کردن حجم عظیمی از اسکناس های جعلی ۵۰ پوندی به ساختار پولی انگلستان بود.

برای اجرای این عملیات تیمی مرکب از ۱۴۲ جاعل حرفه ای در کنار هم گرد آمده و به کار تهیه اسکناس های تقلبی مشغول شدند. سرگرد "کروگر" قصد داشت که کپی هایی دقیقا معادل اصل از اسکناس های انگلیسی به دست آورد به همین دلیل در ابتدا کاغذ اسکناس های انگلیسی دقیقا معادل سازی شد که البته این کار نیز یک شاهکار هنری و علمی در دنیای جعل تا کنون محسوب می گردد. طرح زمینه، رنگ و جنس کاغذ اسکناس های تقلبی به شکل حیرت انگیزی با معادل های انگلیسی همسان و همگون بود. امضا و تاریخ های نشر نیز جعل شدند اما پیچیده ترین قسمت عملیات برنهارد ایجاد شماره سریال های معتبر و طراحی چهره برای این اسکناس های تقلبی بود. به دلیل پافشاری سرگرد کروگر برای جعل نسخه ای کاملا

(c) kayhan.com The Digital Library

یک اسکناس ۵۰ پوندی با تصویر ملکه انگلیس ساخت دست آلمانی ها (مطابق سازی چهره در اسکناس جعلی بسیار کار دشوار و پیچیده ای بود)

قابل قبول، یک تیم جاسوسی از متخصصین کشف رمز آلمانی طی کاری فشرده موفق شدند که الگوریتم تولید شماره سریال های اسکناس های انگلستان را کشف نمایند. در نهایت کار چاپ اسکناس های تقلبی آغاز گردید و ۳۵۰ سری صد هزارتایی اسکناس تقلبی به ارزش ۱۳۴۶۱۰۸۱۰ پوند تهیه شد.

بسیاری از جاعلان حرفه ای هنوز هم از اسکناس های جعلی برنهارد به عنوان شاهکارهای بی رقیب یاد می کنند. عملا از لحاظ ظاهری تشخیص نمونه جعلی و اصل از یکدیگر بسیار مشکل و یا حتی کاری ناممکن بود.

برای طبیعی شدن ظاهر اسکناس ها، آنها را در یک مسیر بسته مورد استفاده قرار دادند، یعنی شخصی آن را گرفته تا کرده و در جیب خود می گذاشت سپس دوباره آن را به شخص دیگری داده و ... در پایان ظاهر اسکناس ها نیز همانند اسکناس های کارکرده و معمول درآمد.

اسکناس ۲۰ پوندی انگلیس - ساخت آلمان نازی

اما این موفقیت حاصل تلاش های شبانه روزی سرگرد کروگر بود که وظیفه خود را بسیار دقیق، حساب شده و شایسته تقدیر به انجام رسانید. برای اطمینان از کیفیت اسکناس های جعلی، بعضی از آنها در کشورهای بی طرفی نظیر سوئیس مورد استفاده قرار گرفتند. در پایان این مرحله مشخص گردید که کار بی عیب و نقصی انجام شده است، زیرا حتی یک مورد از این اسکناس های جعلی نیز مشخص نشد. یک چنین نتیجه درخشانی باعث شد که مجوز توزیع این اسکناس ها توسط شخص پیشوا صادر گردد. در ابتدا تصمیم بر این بود که این اسکناس ها را توسط هواپیما، بر روی نقاط شهری پر از ازدحام فرو ریزند اما در این حالت ممکن بود بسیاری از اسکناس ها در نقاط غیر قابل دسترس فرود آمده و از بین بروند. همچنین در این حالت به راحتی عملیات برنهارد مشخص می شد. از این رو تصمیم بر این شد که اسکناس ها را به فرم کاملا قانونی و رسمی مورد استفاده قرار دهند. از اواخر سال ۱۹۴۳

یک محموله از اسکناس های ۲۰ پوندی

(c)kayhan.com The Digital Library

یک محموله بزرگ از اسکناسهای تقلبی که قبل از ورود به انگلیستان کشف شد

بود که توزیع این اسکناس ها آغاز گردید. آلمان ها ماهانه یک میلیون پوند پول تقلبی به سیستم اقتصادی انگلستان تزریق می گردید. آنها حتی حقوق جاسوسان انگلیسی خود را با این اسکناس ها پرداخت می کردند! یکی از جاسوسان انگلیسی آلمان ها، به نام الیزا برنا که با نام رمز "سیسرو" برای دستگاه اطلاعاتی آلمان به جمع آوری اطلاعات در انگلستان مشغول بود، در روزهای پایانی جنگ زمانی که متوجه شد تمام پولهایی که بعنوان دستمزد به وی ارسال می شود، پوندهای تقلبی است به دولت آلمان شکایت کرد و خواستار دریافت دست مزدش (پوند واقعی) شد.

لو رفتن عملیات زمانی بود که حساب رسانها انگلیسی مشغول بررسی ذخایر اسکناس بانک ها بودند با حجمی از اسکناس برخورد کردند که بی سابقه بود و همین امر باعث شد که آنها با یک بررسی همه جانبه متوجه ورود اسکناس جعلی به سیستم بانکی انگلستان شوند. اما مقابله با این اسکناس ها کاری بسیار زمان بر و پرهزینه بود. جالب است بدانید که بعضی از این اسکناس ها تا سال ۱۹۵۹ (تا ۱۴ سال پس از اتمام جنگ) هنوز بدون هیچ شک آفرینی در بریتانیا مورد استفاده قرار می گرفتند. در پایان کار به جایی رسید که نمونه ای از شاهکار آلمانی ها (اسکناس ۲۰ پوندی) که در موزه بانک مرکزی انگلستان در معاملات رسمی فقط انگلیس نگهداری می شود.

اسکناس ۵ پوندی را به رسمیت می شناخت.

اما نبوغ آلمانها در عملیات برنهارد نقطه عطفی در جنگ های غیر نظامی بوجود آورد که تاکنون نیز استفاده می شود.

(c)kayhan.com The Digital Library

سلاح ضد هوایی

فلاک – ۴۰ / فلاک دوقولو – ۴۰

نویسنده : مرتضی

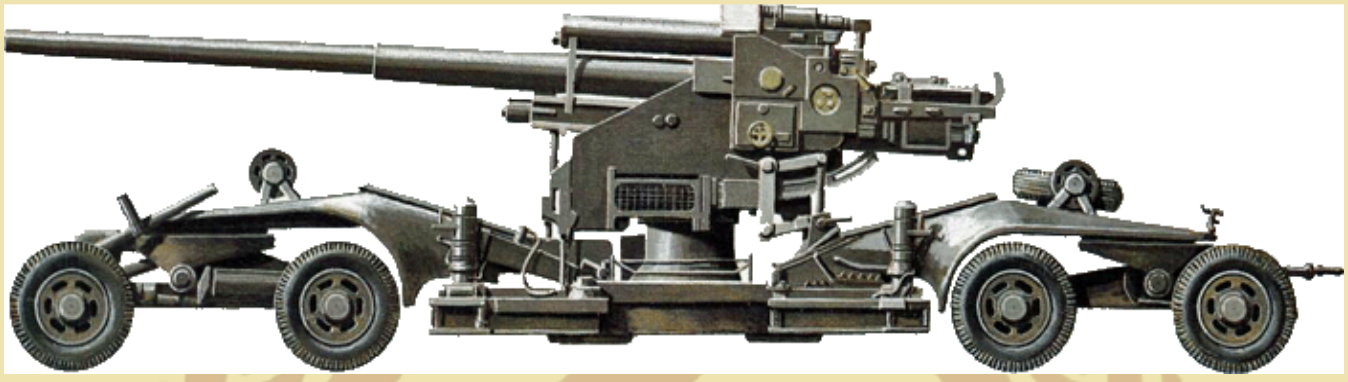

در سال ۱۹۳۶ بود که شرکت رایمنتال آلمان، پروژه ای مشهور به نام گرت –۴۰ را آغاز نمود. اولویت این پروژه برای رایمنتال خیلی بالا نبود و به همین دلیل طراحی و ساخت نمونه اولیه گرت –۴۰ در حدود ۴ سال به طول انجامید وعاقبت در سال ۱۹۴۰ نمونه اولیه گرت –۴۰ برای آزمایش آماده شد. هدف از پروژه گرت –۴۰ ساخت یک توپ صحرایی توانمند بود، اما طراحان شرکت رایمنتال بیش از حد لازم بر روی توانمند سازی این توپ تلاش کرده بودند و نتیجه کار یک هیولای پر قدرت ولی بسیار سنگین بود که برای جابجا کردن آن باید از واگن قطار استفاده می شد.

افسران ارتش با دیدن این توپ، دریافتند که استفاده از آن به عنوان یک توپ صحرایی به دلیل وزن بسیار زیاد آن عملی نیست زیرا توپ های صحرایی باید براحتی قابل حمل و نقل باشند، اما برد و قدرت بالای این توپ، آنها را بفکر انداخت که بر مبنای فن آوری گرت –۴۰ یک توپ ضد هوایی بسیار قدرتمند را به خدمت بگیرند. متخصصین رایمنتال مشغول بکار شده و با اعمال تغییراتی بر روی گرت ۴۰، توپ ضد هوایی سنگین ۱۲۸ میلی متری مشهور به "FLAK - 40" متولد شد که مجهز به ارابه های ویژه حمل و نقل توسط رایمنتال به تولید رسید اما وزن بالا FLAK و جثه بزرگ این هیولا فولادین سبب شد که جابجایی آن ها حتی توسط ارابهه های بزرگ نیز مشکل باشد. متخصصین شرکت رایمنتال سعی کردند با اعمال تغییراتی مشکل حرکت FLAK - 40 را حل نمایند، اما آنها به این نتیجه رسیدند که از سیستم حامل توپ صرف نظر کرده و از آن به عنوان یک سلاح ساکن بهره برداری نمایند.

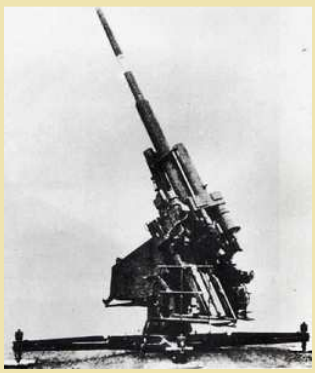

به دلیل قدرت سهمگین این آتش بار ضد هوایی از آن برای محافظت از نواحی مسکونی شهرهایی همانند برلین و وین بهره گرفته می شد. در بعضی از موارد برای استفاده موثرتر از این سلاح، مقرهای ویژه ای برای نصب آن ساخته شد، همچنین یک وسیله نقلیه ریلی نیز برای جابجایی آن ها از طریق خطوط راه آهن طراحی و تولید گردید.

(c)kayhan.com The Digital Library

تولید نسخه ثابت FLAK - 40 در سال ۱۹۴۲ آغاز شد اما باید دانست که این سلاح بسیار پیچیده و گران قیمت بود. بطوری که که تا ژانویه ۱۹۴۵ شرکت راینمتال موفق شد فقط ۵۷۰ قبضه از این سلاح را به ارتش ورماخت (نیروی زمینی) و واحد ضدهوایی لوفت وافه (نیروی هوایی) تحویل دهد. تمام این توپها توفیق آن را یافتند که به عنوان یک سلاح کارآمد از تاسیسات و ساختارهای حساس رایش سوم محافظت کنند.

با بکارگیری FLAK - 40 مشخص شد که این سلاح در میدان نبرد همچون ساعقه سوزنده و نابودگر عمل می کند و همین نتایج درخشان بود که به بیان توصیه سران ورماخت، متخصصان شرکت راینمتال نسخه جدیدی از این سلاح را تحت عنوان FLAKzwilling - 40 (فلک دوقولو - ۴۰) را آغاز نمایند. فلک زویلینگ -۴۰ به دو قبضه توپ ضدهوایی سنگین ۱۲۸ مم مجهز شده بود.

این توپ بصورت پهلو به پهلو در کنار هم قرار میگرفتند، برای نصب و بکارگیری فلک زویلینگ نیاز به مقرهای ویژه ای بود. این مقرها سکوهایی بودند که به سیستم های پشتیبان فلک زویلینگ مجهز شده بودند. نتیجه کار خارج از حد تصور بود، یک قبضه ضدهوایی پرقدرت با نرخ آتش مناسب که حتی می توانست بلند پرواز ترین هواپیماهای متفقین را مورد اصابت قرار دهد.

در واقع فلک زویلینک از معدود ضدهوایی هایی بود که به هیچ یک از هواپیماهای شکاری یا بمب افکن متفقین باج نمیداد، به طوری که بمب افکنهای بلند پروازی همچون B17 ، لنکستر و ... نیز براحتی شکار گلوله های آتشین این سیستم مخوف می شدند.

بمب افکن های B17 آمریکایی

حتی ماهرترین و پر افتخارترین خلبان آمریکایی "رابرت روزنتال" نیز هواپیمایش مورد اصابت این توپ قرار گرفت. درحالی که دقایقی قبل از اصابت، کمک خلبان به رابرت گفته بود : "این سلاح لعنتی آخر هواپیمای ما را به آتش میکشد." رابرت و خدمه اش با استفاده از چتر نجات از هواپیما غرق در آتش بیرون پریدند و سالم به زمین رسیدند اما هیچکدام تا آخر عمر خاطره این سلاح جهنمی را فراموش نکردند.

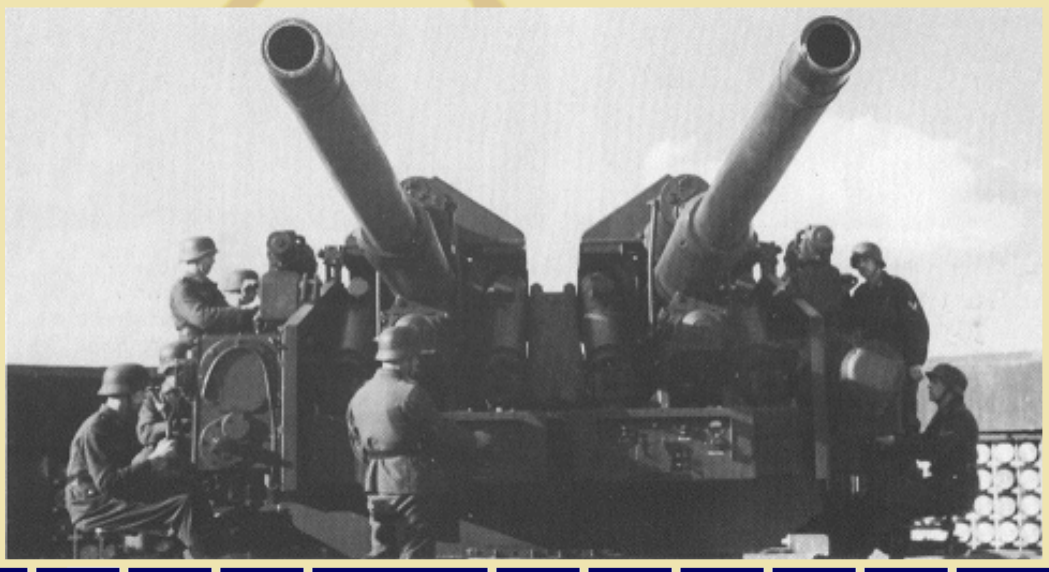

از نمونه دقلوی این سلاح تنها ۳۳ قبضه تولید شد و از همه آنها برای حفاظت از برلین استفاده شد. فلک زویلینگ- ۴۰ زمانی به بهره برداری رسید که بدلیل بمباران های شدید

(c) kayhan.com The Digital Library

و مخرب متفقین، آلمان به یک سلاح قدرتمند با قدرت آتش و تولید ترکش بالا نیازمند بود.

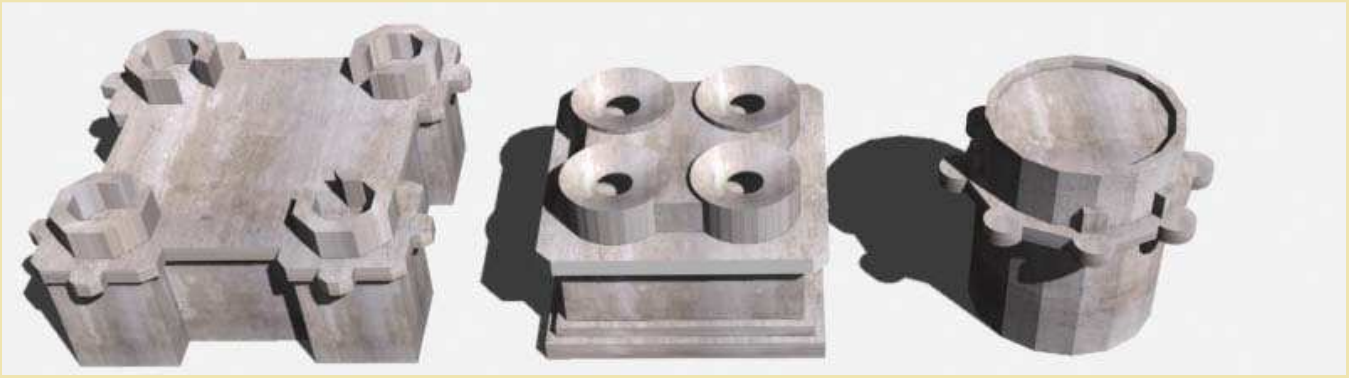

سه نمونه از دژهای ساخته شده در برلین که فلک – ۴۰ / فلک زویلینگ – ۴۰ برروی آنها نصب و استفاده شد. نمونه سمت راست بزرگترین دژ ساخته شده بود که ۸ قبضه فلک برروی حلقه های اطراف آن نصب شد.

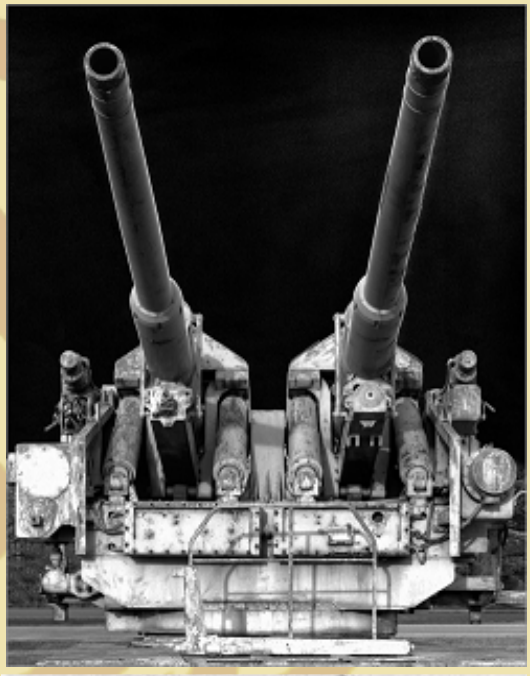

با وجود اینکه توپ های ضدهوایی با کالیبر ۱۵۰ مم و ۲۴۰ مم نیز در دست تحقیق و طراحی قرار داشتند اما هیچکدام از آنها از مرحله نمونه اولیه فراتر نرفتند و همه این پروژه ها بدلیل اتمام جنگ معوق ماندند. اما فلک زویلینگ با به نماش گذاشتن قدرت آتشبار سنگین و موثر خود به نوعی بهترین سلاح ضدهوایی جنگ جهانی و چند سال بعد از آن به شمار می آید.

زمانی که جنگ جهانی دوم به پایان رسید، مشخص شد که آلمان ها نسخه جدیدی از یک توپ ضدهوایی ۱۲۸ مم بنام FLAK - 45 را در دست مطالعه داشتند و حتی نمونه آزمایشی آن را نیز تولید کرده بودند. با بررسی این نمونه مشخص شد که قدرت و عملکرد آن به مراتب از FLAK - 40 بالاتر است، خلبانان بمب افکن متفقین باید شاکر باشند که سر و کارشان با FLAK - 45 نیفتاد و این پروژه تنها در یک نمونه آزمایشی باقی ماند.

جالب است بدانید این سلاح بعد از این همه سال هنوز مرگ آور وو موثر است و میتواند در پهنه آسمان جهنمی از آتش و ترکش بپا کند.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library